

آن در این صنعت گواهی می‌دهد و گویا او در شیوه خود از روشهای موصلیان تبعیت کرده است که از پیروان ابن جنی هستند و اصطلاحات و شیوه تعلیم او را فرا می‌گیرند. چنانکه ابن هشام در آن خصوص تألیفی شگفت پدید آورده که بر نیرومندی ملکه و اطلاع او دلالت میکند. و خدا می‌فزاید در آفرینش آفریده خود آنچه خواهد^۱.

دانش لغت

این دانش عبارت از بیان موضوعات لغوی است و از اینرو بتدوین آن همت گماشتند که بملکه زبان عربی از نظر حرکاتی که نحویان آنها را اعراب مینامند فساد راه یافته بود و چنانکه گفتیم برای حفظ آنها قوانینی استنباط کردند و آن فساد در نتیجه آمیزش و رفت و آمد عربها با بیگانگان همچنان ادامه یافت تا آنکه رفته رفته به موضوعات الفاظ نیز سرایت کرد و بعلافت انحراف از زبان اصلی، بسیاری از لغات عرب در جز آنچه وضع شده بودند بکار برده شدند که در آغاز برای آن معانی آنها را وضع نکرده بودند گذشته از عیب و قبح سخن مستعربان در اصطلاحاتی که آنها را مخالف اصول صریح عربی بکار میبردند. همه اینها سبب شد که به حفظ موضوعات لغوی درنگرند و برای این منظور محتاج بنوشتن و تدوین آنها گشتند از بیم آنکه مبدا لغات عرب دستخوش زوال گردد و در نتیجه مسلمانان از فهم قرآن و حدیث محروم شوند. این است که گروه بسیاری از پیشوایان دانش زبان برای انجام دادن این منظور همت گماشتند و در این باره کتبی نوشتند و فراهم آوردند، ولی نخستین کسی که بدین میدان گام نهاد خلیل ابن احمد فراهیدی بود که کتاب العین را در علم لغت تألیف کرد. خلیل کلیه الفاظ مرکب از حروف القبا را از دو حرفی تا پنج حرفی که آخرین نوع ترکیب حروف در زبان عربی

۱ - یزید فی الخلق مایشاء. از آیه ۱ سوره فاطر (۳۵) ترجمه آیه از کشف الاسرار است.

است بر شمر دو او توانست الفاظ را در اقسام معدود و معینی بدینسان منحصر سازد: کلیه کلمه‌های دو حرفی چنین بدست می‌آیند: یکی از حروف الفبا را بترتیب با ۲۸ حرف دیگر که يك حرف کمتر از مجموع حروف الفبا میباشند ترکیب میکنند^۱ در نتیجه آن يك حرف مرتباً با ۲۷ حرف دیگر ترکیب میشود و ۲۷ کلمه^۲ دو حرفی بدست می‌آید سپس حرف دوم را بهمین شیوه با ۲۶ حرف ترکیب میکنند و آنگاه حرف سوم و چهارم را تا به حرف ۲۷ با ۲۸ میرسند که يك کلمه میشود و بنا بر این مجموعه آنها اعدادی متوالی از يك تا ۲۷ تشکیل میدهند و آنها را مطابق اعمالی که در نزد محاسبان مشهور است جمع میکنند [یعنی عدد اول را با عدد آخر جمع و مجموع را در نصف عده ضرب میکنند] سپس آنها را بسبب برگرداندن الفاظ دو حرفی از آخر با اول دو برابر می‌کنند، زیرا تقدیم و تأخیر حروف نیز در ترکیب مورد نظر میباشد و نتیجه این محاسبه کلیه الفاظ دو حرفی را تشکیل میدهد [و الفاظ سه حرفی از ضرب حاصل الفاظ دو حرفی]^۳ در رقمی بدست می‌آید که در نتیجه ترکیب سه حرفی‌ها از يك تا ۲۶ [بر حسب توالی عدد]^۴ گرد آمده است، زیرا بر هر لفظ دو حرفی يك حرف بیفزایند لفظ سه حرفی تشکیل میدهد و بنا بر این دو حرفی بمنزله يك حرف با هر يك از بقیه حروف است که ۲۶ حرف اند. از اینرو مرتباً از يك تا ۲۶ را جمع و کلیه دو حرفی‌ها را در آن ضرب میکنند سپس با ضرب رقم بدست آمده در شش جمله مقلوب کلمه سه حرفی مجموع ترکیبات دو حرفی و سه حرفی الفبا بدست می‌آید. و همین شیوه را در چهار حرفی و پنج حرفی بکار می‌برند. بدینسان خلیل کلیه ترکیبها را بدست آورد و ابواب آنها را بترتیب حروف تهجی بر حسب روش معمولی تنظیم کرد و در این امر مخارج حروف را مورد نظر قرار داد و از اینرو نخست حروف حلق و سپس حروف کام (حنك) و

۱ - مثلاً الف باب ؛ اب و سپس بات ؛ ات و آنگاه بان ؛ ان و ... ۲ - مؤلف در اینجا مسامحه بجای «لفظ» «کلمه» بکار برده است چه الفاظ مرکب مزبور شامل مهمل و مستعمل هر دو میشود و در اینجا لفظ مناسبتر بود. ۳ - از «پ».

آنگاه حروف دندانها (اضراس) و پس از آن حروف شفوی را قید کرد و حروف عله (ا - و - ی) یا حروف هوایی را در آخر آورد و از حروف حلق حرف عین را مقدم داشت، زیرا حرف مزبور دورترین حروف حلق است و بهمین سبب تألیف خویش را بنام کتاب العین موسوم کرد.

زیرا متقدمان در نامیدن کتب خویش شیوه خاصی داشتند که عبارت از نامیدن کتاب بنحستین کلمه‌ها یا الفاظ آغاز کتاب بود.

آنگاه خلیل الفاظ مهمل و مستعمل را تعیین کرد و مهمل‌ها بیشتر در چهار حرفی و پنج حرفی بودند، زیرا عرب از بکار بردن اینگونه اوزان سنگین اجتناب می‌ورزد و الفاظ دو حرفی را نیز بانها ملحق ساخت، زیرا اینگونه الفاظ در محاورات کمتر بکار می‌روند. لیکن بیشتر الفاظ سه حرفی مستعمل و با معنی بودند چه اینگونه الفاظ در محاورات بیشتر متداول اند. خلیل کلیه این نکات را در کتاب العین گنجانید و آنرا بهترین شیوه جامع و کاملی فراهم آورد.

سپس در قرن چهارم ابوبکر زبیدی معلم خط هشام المؤید در اندلس پدید آمد و کتاب العین را مختصر کرد، ولی کوشید که در عین حال جامع باشد و کلیه الفاظ مهمل و بسیاری از شواهد لغات مستعمل آنرا حذف کرد و بمنظور حفظ کردن لغات بهترین تلخیص از آن فراهم آورد و جوهری از مردم مشرق کتاب صحاح را بترتیب متعارف حروف تهجی تألیف کرد و از همزه آغاز نمود و حرف آخر کلمه را ملاک قرارداد، زیرا غالباً مردم به آخر کلمه نیاز دارند [از اینرو حروف آخر کلمات را ذیل عنوان (باب) و آنگاه حروف اول کلمات را نیز بترتیب حروف تهجی تا پایان حروف زیر عنوان «فصل» آورد] و در تعداد لغات و محدود کردن آنها به خلیل اقتدا کرد.

آنگاه یکی از اندلسیان مکنی به ابن سیده از مردم دانیه^۲ در فن لغت بتألیف

۱ - شاید منظور مؤلف شاعران است که بدنبال قافیه می‌روند . ۲ - Denia

پرداخت که در دولت علی بن مجاهد منزلتی داشت او کتاب «المحکم» را از لحاظ جامعیت بشیوه صحاح تألیف کرد و ترتیب کتاب العین را نیز از دست نداد و گذشته از این بیحاشیه در اشتقاق و تصریف کلمات نیز پرداخت و از اینرو تألیف وی از بهترین کتب بشمار می آید این کتاب را محمد بن ابوالحسین حاجب^۱ مستنصر از ملوک دولت حفصی تونس تلخیص کرده و ترتیب آنرا تغییر داده و از لحاظ معتبر شمردن حرف آخر کلمات آنرا بصورت صحاح در آورده است. از اینرو این تلخیص چنان به صحاح همانند شده که گوئی دو فرزند توأمان از یک مادر و پدراند [و کسراعی یکی از پیشوایان لغت را کتابی بنام «المنجد» است و ابن درید کتاب «الجمهره» را در لغت تألیف کرده و ابن الانباری مؤلف کتاب «الزاهر» است]^۲.

اینهاست اصول کتب لغت بر حسب اطلاعاتی که ما بدست آورده ایم. و در این باره کتب مختصر دیگری نیز هست که هر یک بدسته معینی از لغات اختصاص دارند و جامع برخی از ابواب لغت یا کلیه آنها هستند، ولی تفاوت این کتب مختصر با تألیفات مفصل این است که وجه حصر لغات از نظر ترکیبات در نوع دوم پوشیده و در گونه نخستین چنانکه یاد کردیم آشکار است.

و نیز از کتبی که در باره لغت وضع شده کتاب «زمخشری» در مجاز است [و آنرا به «اساس البلاغه» نامیده است]^۲. زمخشری در این کتاب کلیه الفاظ و مفاهیمی را که عرب از معنی اصلی بمعنی مجازی انتقال داده تشریح کرده است. و آن از کتب شریف و پرسود بشمار میرود. گذشته از اینها چون عرب کلماتی را برای معانی عامی وضع می کرد و آنگاه برای امور خاصی الفاظ دیگری بکار میبرد که بهمان امور اختصاص داشت و در نتیجه در نزد ما میان وضع و استعمال تفاوتی

۱ - در تمام چاپها بجای حاجب «صاحب» چاپ شده و دسلان کلمه مزبور را تصحیح کرده است. رجوع به ج ۳ ترجمه دسلان ص ۳۱۷ شود وی بر حسب شرحی که ابن خلدون راجع به محمد بن ابوالحسین در تاریخ بربر آورده حاجب مستنصر بوده و بسال ۶۷۱ هجری (۱۲۷۳ - ۱۲۷۱ م) در تونس درگذشته است. ۲ - از چاپ «پ» و نسخه خطی «ینی جامع».

پدید آمد و در لغت به فقهی نیازمند شدیم که دارای مأخذی ارجمند باشد چنانکه (مثلاً) ایضاً^۱ برای هر چه در آن سفیدی باشد وضع شد و سپس اسب سفید را بخصوص «اشهب» و انسان سفید پوست را «ازهر» و گوسفند سفید را «املح» میخواندند. و بکار بردن ایض (سپید) در کلیه اینها غلط و خارج از شیوه زبان عرب شمرده میشد. و ثعالبی بخصوص در این باره بتألیف جداگانه‌ای پرداخت و آنرا «فقه اللغه»^۲ نامید و او در باره تعهد لغوی با خود در تحریف نکردن استعمال عرب از مواضع خود، تأکید می‌کند،^۳ چه شناختن نخستین وضع لغت در ترکیب کلمات کافی نیست مگر آنکه استعمالات عرب گواه بر آنها باشد و این فن از مهمترین مباحثی است که هر ادیب در فنون نظم و نثر بدان نیازمند است تا مبسوطاً در وضع اصلی مفردات و ترکیبات لغات دچار اغلاط فراوان شود و اینگونه اغلاط از غلط کردن در اعراب کلمات بدتر و فاحش تر است.

همچنین برخی از متأخران در باره الفاظ مشترك بتألیف پرداخته و بحصر آنها همت گماشته، هر چند بنهایت این فن نرسیده‌اند و تألیفات آنها حاوی قسمت عمده لغات مشترك میباشد نه تمام آنها بطور جامع. و اما کتب مختصری که هم اکنون در فن لغت موجود است یکی و دو تا نیست بویژه این مختصرها شامل لغات متداولی می‌باشند که بسیار مورد استعمال‌اند تا محصل بسهولت آنها را حفظ کند و در این

۱ - در وضع عام. چاپهای مصر و بیروت. ۲ - در دائرة المعارف اسلام راجع به فقه اللغه چنین اظهار نظر شده است: دسته سوم مؤلفات او (ثعالبی) شامل کتب فقه اللغه بمعنی اخص است. معروفترین آنها کتاب مترادفات عرب «Synonymie arabe» است که ثعالبی آنرا در آخر عمر نوشت و نخست آنرا شمس‌الادب فی استعمال العرب نامید و آن کتاب دو جزء داشت مترادفات بمعنی اخص بعنوان اسرار اللغة العربية و خصائص دیگر ملاحظات اسلوب کلام «Stylistique» بعنوان مجاری کلام بر سومها و مایتملق بالنحو و الاعراب منها والاستشهاد بالقرآن علی اکثرها - جزء دوم را ثعالبی غالباً حرف بحرف از کتاب فقه اللغه احمد بن فارسی اخذ کرده سپس جزء اول را جداگانه بعنوان فقه منتشر ساخت. جزء دوم اصلی بعنوان سرالادب فی مجاری علوم العرب است که هم جداگانه بچاپ رسیده است و هم بالسامی فی الاسامی میدانی چاپ سنگی تهران چاپ شده است (از لغت نامه دهخدا ص ۲۶ حرف: ث). ۳ - از «ینی» در چاپهای مصر و بیروت عبارت منشوش و کلمه (من) بلفظ آمده است

باره چندین تألیف وجود دارد مانند: الفاظ ابن سکیت و فصیح تألیف ثعلب^۱ و جز اینها. و بعضی از آنها نسبت بدیگری دارای لغات کمتری است و این بسبب اختلاف نظر آنان در این است که برای حفظ طالبان علم چه اندازه مهمتر و لازمتر است. و خدا آفریدگار داناست^۲.

فصل^۳

[و باید دانست منظور از نقلی که بدان لغت اثبات میشود این است که از عرب نقل کنند ایشان الفاظی خاص را برای معانی خاصی بکار برده‌اند، نه اینکه نقل کنند آنها لغات را وضع کرده‌اند، زیرا چنین نقلی دشوار و دور از طریقه لغوی است و هیچ کس این وضع را نمیشناسد.]

همچنین لغات را نمیتوان بقیاس کردن آنچه استعمال آن دانسته شده بر آنچه بکار بردن آن شناخته شده است اثبات کرد و مثلاً باعتبار اینکه متفقاً بر مسکر بودن کلمه «خمر» که آب انگور است حکم کرده‌اند، لغات دیگری را بر آن قیاس کرد و هر مسکری را خمر نامید، زیرا معتبر شمردن مشابَهت اشیاء در باب قیاس تنها از راه شرع است که از اصل قیاس ما را به صحت آن دلالت میکند و ما در لغت چنین قیاسی نداریم مگر بحکم عقل و آن هم تحکم و قیاس بی دلیلی است و جمهورائمه بر این نظر اند. و هر چند قاضی «باقلانی» و ابن سربج و دیگران بقیاس گرائیده‌اند لیکن نظر آنانکه آنرا نفی کرده‌اند ارجح است. و نباید توهم

۱ - در چاپ پاریس تألیف ثعلبی و در چاپهای مصر و بیروت ثعلب است و صحیح هم ضبط اخیر است زیرا در تألیفات ثعلبی نام چنین کتابی نیست، بلکه ابن الندیم در الفهرست کتاب الفصیح را به ثعلب نسبت داده است و گویند: الفصیح تصنیف ابن داود الرقی است و ثعلب آنرا بخود نسبت داده است. در هر حال کتاب مزبور را کسی به ثعلبی نسبت نداده است. ۲ - هو الخلاق العظیم. ص ۳۶ (یس) آ. ۸۱ در چاپهای مصر و بیروت پس از آیه چنین است. پروردگاری جز او نیست

۳ - این فصل در چاپهای مصر و بیروت و نسخه خطی «ینی جامع» نیست. و دسلان مینویسد، در نسخه‌های خطی C و D نیز وجود ندارد، انشای آن نیز چندان روشن نیست و محققاً متن در بعضی از موارد نادرست است.

کرد که اثبات لغت در باب حدود لفظی است، زیرا حد راجع به معانی است بدین شرح که مدلول لفظ مجهول پوشیده عبارت از مدلول واضح مشهور است و حال آنکه لغت برای اثبات این است که لفظ فلان برای معنی فلان است. و فرق میان دو قسمت در نهایت وضوح است].

دانش بیان^۱

بیان در میان ملت اسلام دانشی نوین است و آن پس از علم عربی و لغت متداول شده است و از دانشهای مربوط بزبان است، زیرا آن دانش متعلق به الفاظ و هر مفهومی است که الفاظ آن را برساند و بدانها دلالت معانی بر آن مفهوم قصد شود. و به عبارت دیگر اموری که متکلم بدانها قصداً فاده به شنونده از سخن خود می‌کند یا تصور مفرداتی است که مسند و مسندالیه واقع می‌شوند و برخی از آنها به برخی دیگر می‌پیوندند و دلالت‌کننده بر این معانی مفردات اسماء و افعال و حروف است. و یا باز شناختن مسندها از مسندالیهها و از منه (زمانهای افعال) است و آنها بوسیله تغییر حرکات یا اعراب و ابنیه کلمات نشان داده می‌شوند. و همه اینها صنعت نحو را تشکیل می‌دهند. و از امور احاطه یافته به واقعه‌هایی که محتاج به دلالت‌اند، احوال سخن‌گویندگان با یکدیگر یا فاعلها و آنچه حال فعل مقتضی آن می‌باشد، باقی می‌ماند که محتاج به دلالت بر فعل است، زیرا این امر از کمال افاده می‌باشد و هنگامی که برای متکلم حاصل شود بمنتهای افاده در سخن خود میرسد و هر گاه بر هیچ قسمتی از آن شامل نشود البته از نوع سخن عرب

۱ - مطالبی را که ابن‌خلدون در آغاز فصل آورده تنها مربوط بعلم بیان نیست، بلکه درباره علم معانی نیز بحث کرده است، ولی ظاهراً در تداول وی یا مغربیان‌زمان او دودانش معانی و بیان را یکی می‌شمرده‌اند و گرنه مسائل وابسته باحوال مسند و مسندالیه و حذف و قصر و غیره از دانش معانی و امور مربوط به تشبیه و کنایه و مجاز و استعاره از علم‌بیان است و مجموعه این دو دانش را امروز معانی بیان یا «Rhétorique» مینامند هر چند مؤلف در پایان فصل علم بیان را از «بلاغت» و بدیع مجزا ساخته لیکن از معانی نام نبرده است.

شمرده نمی‌شود، زیرا دایرهٔ سخن عرب پهناور است و در نزد ایشان برای هر مقامی گفتاری است^۱ که پس از کمال اعراب و وضوح و روشنی مطلب آن گفتار بدان مقام معین اختصاص دارد مگر نمی‌بینی که در گفتار ایشان جمله: زید جاعنی، (زید نزد من آمد) با جمله: جاعنی زید (نزد من آمد زید)، مغایر است؛ از این نظر که در نزد متکلم هر يك از اجزای جمله مقدم شود همان با اهمیت‌تر و مورد نظر او است چنانکه کسی که می‌گوید: (جاعنی زید، نزد من آمد زید). سخن او می‌رساند که اهتمام وی در درجهٔ اول به آمدن «مسند» است نه شخص «مسندالیه». و (آنکه می‌گوید: (زید جاعنی، زید نزد من آمد) گفتارش افاده می‌کند که اهتمام او پیش از آمدن «مسند» به شخص «مسندالیه است.»^۲) همچنین تعبیر از اجزای جمله به آنچه مناسب مقام باشد مانند موصول یا مبهم یا معرفه. و نیز بطور کلی تأکید اسناد بر جمله مانند اینکه سه جمله: (زید ایستاده است) (البته زید ایستاده است) (بیشک زید هر آینه ایستاده است)^۳ بکلی از لحاظ دلالت باهم مغایراند هر چند از نظر اعراب با یکدیگر برابر می‌باشند، زیرا جمله نخستین که از تأکید خالی است برای شنونده‌ای مفید واقع می‌شود که در این باره ساده بیندیشد و ذهن او از هر گونه تردیدی تهی باشد. و جمله دوم که به «البته»^۴ مورد تأکید واقع شده است برای کسی که تردید دارد مفید واقع می‌شود و جمله سوم برای منکر افاده می‌بخشد. و بنا بر این جمله‌های مزبور متفاوتند. همچنین گوینده می‌گوید: آن مرد نزد من آمد.^۵ سپس بجای همان جمله بعینه می‌گوید: مردی^۶ نزد من آمد، هنگامیکه مقصود وی از نکره آوردن «فاعل» تعظیم و بزرگداشت او باشد و اراده کند او

۱ - هر سخن جائی و هر نکته مکانی دارد. ۲ - قسمت داخل پرانتز. در چاپ «ب» و نسخهٔ خطی «ینی جامع» نیست. ۳ - جمله‌های مزبور در عربی چنین است، زید قائم. ان زیداقائم. ان زیداقائم. که در فارسی بجای علام (ان) و (ل) قیود تأکیدی آورند. ۴ - ان ۵ - جائنی الرجل. در فارسی حرف تعریف نیست و اغلب بوسیلهٔ این و آن کلمه را معرفی می‌کنند. ۶ - در فارسی هم (ی) نکره گاهی بر تعظیم دلالت کند چنانکه گویند: فلانی مردی است یعنی مرد بزرگی است.

مردی است که هیچ يك از مردان با وی همتا نیست. سپس باید دانست که سیاق جمله اسنادی گاهی خبری و گاهی انشائی است. نوع نخستین آن است که آن را خارجی^۱ باشد خواه که آن خارج مطابقت کند و خواه نکند و نوع دوم دارای خارجی نیست مانند طلب و انواع آن. آنگاه باید دانست که گاهی ترك عاطف میان دو جمله لازم میشود و آن هنگامی است که جمله دوم محلی از اعراب داشته باشد و بدین سبب به منزله تابع مفرد جمله دوم قرار میگیرد از قبیل: نعت «صفت» یا تأکید یا بدل. و در این صورت عطف روا نیست و گاهی هم عطف لازم می آید و آن هنگامی است که جمله دوم محلی از اعراب نداشته باشد^۲ و گذشته از اینها گاهی مقام و محل سخن اقتضای اطناب یا ایجاز میکند و ناچار باید سخن را بر وفق اقتضای مقام موجز یا مفصل کرد.^۳ سپس گاهی لفظ را بکار می بریم و بجای اراده کردن منطوق آن اگر مفرد باشد لازم آن را اراده میکنیم مانند اینکه وقتی می گوئیم: زید شیر است مقصود حقیقت شیر که منطوق سخن است نمی باشد، بلکه شجاعت شیر را که از لوازم آن بشمار می رود قصد می کنیم و آنرا به زید نسبت می دهیم. و این شیوه سخن را «استعاره» می نامند و گاهی از لفظ مرکب دلالت بر ملزوم آن اراده میشود مانند: زید دارای خاکستر بسیار است^۴ که بدان آنچه لازم آمده است از زید اراده می شود که بذل و بخشش و مهمان نوازی است، زیرا بسیاری خاکستر «در مطبخ خانه‌ای» ناشی از جود و مهمان نوازی است و بر آن دو صفت دلالت میکند^۵ و بنابراین همه مواردی را که یاد کردیم دلالتی زاید

۱ - هرگاه برای نسبت کلام خارجی در یکی از زمانهای سه گانه باشد یعنی میان دو طرف در خارج نسبتی ثبوتی یا سلبی باشد که آن نسبت با این خارج مطابقت داشته باشد، چنین کلامی خبر است. (ازمطول).
 ۲ - این قسمت مربوط به بحث فصل و وصل است که در علم معانی زبان فارسی از مهمترین مباحث بشمار میرود.
 ۳ - تا اینجا مؤلف در باره عناوین علم معانی گفتگو کرد و قسمت بعد مربوط به علم بیان است.
 ۴ - در چاپ «ب» و نسخه خطی «ینی جامع» چنین است: خاکستر دیگرهای زید بسیار است یعنی بجای زید کثیر الرماد. زید کثیر رماد القدور، است.
 ۵ - و این را کنایه گویند.

بر دلالت‌های الفاظ مفرد و مرکب می‌باشد، بلکه اینها عبارت از کیفیات و احوالی برای واقعه‌ها بشمار می‌روند که برای دلالت بر آنها در الفاظ نیز همان گونه کیفیات و احوال قرار داده شده و هر يك بر حسب آنچه مقام آنها مقتضی است می‌باشند.

و این دانشی که موسوم به بیان است مشتمل بر بحث از اینگونه دلالت است که مخصوص به هیئت‌ها و احوال در مقام‌های مختلف می‌باشد و بر سه گونه است:
 ۱ - نوعی که در آن از این هیئت‌ها و احوالی بحث می‌شود که جمیع مقتضیات حال را با لفظ مطابق می‌کند و آنرا علم بلاغت مینامند.

۲ - گونه‌ای که در آن از دلالت بر لازم لفظ و ملزوم آن گفتگو میشود و آن چنانکه گفتیم عبارت از استعاره و کنایه است و آنرا علم بیان می‌نامند.

۳ - و باین دو گونه، نوع دیگری ملحق کرده‌اند که درباره‌آرایش و تحسین سخن گفتگو میکند و آن یکی از انواع آراستن سخن صورت می‌پذیرد یا به سجعی که کلمه را متمایز میکند، یا تجنیسی که الفاظ را مشابه یکدیگر می‌سازد، یا ترصیعی که اوزان الفاظ را تقطیع میکند، یا توریه به ابهام معنایی پوشیده‌تر از آن بعلت آنکه لفظ آنها مشترك است [یا طباق بوسیله تقابل میان اضداد].^۱

و امثال اینها. و اینگونه را (علم) بدیع مینامند. و ادبای جدید نام بیان را بر سه نوع «علم» اطلاق کرده‌اند در صورتیکه بیان نام گونه دوم است، زیرا متقدمان نخستین بار از آن سخن رانده‌اند و سپس مسائل فن یکی پس از دیگری بدان پیوسته شده است. و در این باره کسانی مانند جعفر بن یحیی و جاحظ و قدامة و امثال ایشان تألیفاتی کرده‌اند که چندان بمقصود وافی نیست آنگاه همچنان مسائل این فن اندک اندک تکمیل میشد تا اینکه سکاکی زبده این فن را گرد آورد و مسائل آنرا تهذیب کرد و ابواب آنرا بر حسب روشی که ما در همین فصل یاد کردیم

۱ - از نسخه خطی «ینی جامع» و چاپ «پ».

مرتب ساخت و کتاب موسوم به «مفتاح» را در نحو و تصریف و بیان تألیف کرد و این فن را برخی از قسمت‌های آن قرار داد و متأخران آنرا از کتاب وی فرا گرفتند و امهاتی از آنرا تلخیص کردند که تا این روزگار هم متداول است چنانکه سماکی^۱ در کتاب «بیان» و ابن مالک در کتاب «مصباح» و جلال‌الدین قزوینی در کتاب «ایضاح» (و تلخیص که حجم آن از ایضاح کوچکتر است)^۲ بدین امر اهتمام ورزیده‌اند. و در این عصر مردم مشرق در شرح دادن و تعلیم تلخیص بیش از دیگر کتب عنایت دارند. و خلاصه شرقیان در این فن از غربیان پایدارتر و تواناتراند و سبب آن (خدا داناتر است) این است که فن مزبور در میان علوم زبان جنبه کمالی و تقنی دارد و صنایع کمالی و تقنی در مرحله ترقی عمران و اجتماع یافت می‌شود و چنانکه یاد کردیم پیشرفت و توسعه عمران در مشرق بیش از مغرب است. یا بهتر بگوئیم علت آن توجه ایرانیان که قسمت عمده مردم مشرق را تشکیل می‌دهند به تفسیر ز میخسری است و کلیه مباحث آن مبتنی بر این فن است و اصل و اساس آن فن بشمار میرود و نوعی که بمردم مغرب اختصاص یافته به ویژه علم بدیع است که این علم را در شمار علوم ادب شعری^۳ قرار داده و آنرا به عناوین گوناگون منشعب ساخته و به ابواب متعدد تقسیم کرده و گونه‌های مختلفی از آن پدید آورده‌اند و گمان میکنند ایشان آنرا از زبان عرب استنباط کرده‌اند و آنچه انگیزه مغربیان در آموختن و فرا گرفتن این فن است شیفتگی آنان به آرایش الفاظ می‌باشد و گذشته از این فرا گرفتن علم بدیع آسان است و آموختن فنون بلاغت و بیان برای مغربیان کاری دشوار جلوه کرده است، زیرا در فنون مزبور اندیشه‌های دقیق و معانی دشوار می‌باشد و از اینرو از فرا گرفتن آن دوری جسته‌اند. و از کسانی

۱ - سماکی در کتاب تبیان. نسخه «ینی جامع» و چاپ «پ» و دیگر چاپها. و دسلان صورت متن را از نسخه خطی B نقل کرده است و در حاشیه مینویسد، سیوطی و حاجی خلیفه از سماکی نام نبرده‌اند. ۲ - جمله داخل پرانتز از نسخه خطی «ینی جامع» و چاپهای مصر و بیروت نقل شد و در چاپ «پ» وجود ندارد. ۳ - شرعی. «پ».

که در علم بدیع از مردم افریقیه بتألیف پرداخته اند ابن رشیق است که کتاب «عمده» او مشهور می باشد و بسیاری از اهالی افریقیه و اندلس از روش وی در این کتاب پیروی کرده اند و باید دانست که ثمره این فن این است که انسان را به فهم اعجاز قرآن رهبری می کند، زیرا اعجاز قرآن در کمال دلالت آن بر جمیع مقتضیات احوال خواه از لحاظ منطوق و خواه از نظر مفهوم می باشد و این بالاترین مراتب سخن توأم با کمال^۱ در چیزهایی است که با انتخاب الفاظ و حسن تنظیم و ترکیب آن اختصاص دارد و این همان اعجازی است که فهمها از درک آن عاجز شده است و تنها برخی از دقایق آنرا کسانی میفهمند که در نتیجه انس بسیار بزبان عربی ذوق و ملکه آن برای ایشان حاصل آمده است و هر يك از آنان به اندازه ذوق خود اعجاز آنرا درک می کند و به همین سبب مشاعر و مدارك تازیانی که قرآن را از مبلغ آن شنیده اند در بالاترین مراتب قرار دارد، زیرا آنها از پیشقدمان عرصه سخن و کهبدان (نقادان) آن بشمار میرفته و حداکثر ذوق نزد ایشان به بهترین و صحیح ترین وجه وجود داشته است. و آنانکه بیش از هر کس باین فن نیازمندان مفسران می باشند و بیشتر تفاسیر متقدمان از این فن عاری است و مؤلفان آنها در این باره غفلت ورزیده اند تا آنکه جارالله زمخشری پدید آمد و کتاب خود را در تفسیر وضع کرد و آیات قرآن را بروفق احکام این فن موردتبع قرار داد بداند انسان که برخی از قسمتهای اعجاز آن آشکار شد و از اینرو اگر وی عقاید بدعت گذاران را هنگام اقتباس آنها از قرآن بوجود بلاغت تأیید نمی کرد تفسیر وی در میان تفاسیر بسبب این مزیت منحصر بفرد میشد و بهمین سبب بسیاری از اهل سنت با بضاعت وافر می که صاحب این کتاب در بلاغت دارد از آن اجتناب می ورزند، ولی اگر کسی عقاید سنت را بطور استوار بداند و در این فن تا حدی مشارکت جوید تا بتواند از نوع همان سخن آنرا رد کند یا بداند که تفسیر مزبور بدعت است و

۱ - و این بالاترین مراتب کمال «ب».

از بدعتهای آن دوری جوید و زیانی به عقاید وی نرساند بروی لازم است که این کتاب را مطالعه کند تا به برخی از نکات اعجاز دست یابد و در عین حال از بدعتها و هوی‌های آن هم مصون بماند. و خدا هر کس را بخواهد به میان راه رهبری می‌فرماید.

دانش ادب

این دانش، موضوعی ندارد که در اثبات عوارض یا نقی آن نگرسته شود بلکه مقصود از آن در نزد اهل زبان ثمره و نتیجه آن است که عبارت از مهارت یافتن در دو فن نظم و نثر بر اسلوبها و مقاصد زبان عرب است بهمین سبب سخنان عرب را (برای حفظ کردن) گرد می‌آورند بامید اینکه ملکه آن برای آنان حاصل شود از قبیل شعرهایی که در طبقه عالی شعر است و سجعهایی که در زیبایی و استحکام با آن اشعار برابر میباشند و مسائلی از لغت و نحو که در ضمن آنها پراکنده و متفرق است چنانکه جوینده و مطالعه‌کننده اینگونه برگزیده‌های ادبی غالباً قسمت عمده قوانین عربی را استقرا میکند و در عین حال برخی از ایام «جنگهای» عرب را می‌خواند و بدین وسیله بنکاتی که در باره این جنگها در اشعار شاعران آمده است پی میبرد و همچنین انساب مهم و مشهور و اخبار عمومی را مورد مطالعه قرار میدهد، و مقصود از فراگرفتن همه اینها این است که بر خواننده و جوینده ادب هیچیک از سخنان ادبی و شیوه‌ها و مضامین و مقاصد بلاغت عرب هنگام بررسی و پیجویی آنها پوشیده نماند، زیرا ملکه بوسیله حفظ کردن هنگامی حاصل می‌شود که شخص آن مطالب را بفهمد و بنابراین جوینده این ملکه ناگزیر است به‌مقدم داشتن همه چیزهایی که فهم او متوقف بر آنهاست. پس از این مقدمه اگر بخواهند حد «تعریف» این فن را یاد کنند میگویند: ادب عبارت از حفظ اشعار و اخبار عرب و فراگرفتن از خرم‌نهر دانش خوشه‌ای است. و منظور از این دانشها علوم مربوط

بزبان و علوم شرعی فقط از لحاظ متون آنهاست که عبارتند از قرآن و حدیث. زیرا در زبان عرب مدخلی برای غیر این علوم نیست بجز شیوه‌ای که برخی از متأخران بدان گرائیده‌اند و آن این است که این گروه از لحاظ شیفتگی بصناعت بدیع هنگام آوردن صنعت توریه در اشعار خویش سخن را به اصطلاحات علمی سوق می‌دهند. از اینرو صاحب این فن با این کیفیت ناگزیر باید اصطلاحات علوم را بدانند تا بفهم آنها قیام کند. و ما از مشایخ خودمان در مجالس تعلیم شنیدیم که اصول و ارکان این فن چهار دیوان است: ۱- ادب الکاتب تألیف ابن قتیبه ۲- کامل مبرد ۳- البیان و التبین جاحظ ۴- نوادر ابوعلی قالی بغدادی. و بجز کتب چهارگانه هر چه هست دنبال روی از آنها و فروعی از اصول مزبور می‌باشد. و کتب ادبای جدید در این باره بسیار است. و در صدر اول از عصر ادب فنی، غنا (آواز خوانی) از اقسام این فن بشمار میرفت، چون غنا تابع شعر است و چیزی جز آهنگ آن نمی‌باشد و نویسندگان و فضلائى که از خواص دولت عباسیان بشمار میرفتند از لحاظ دلبستگی که بفرا گرفتن شیوه‌های گوناگون و فنون شعر داشتند نسبت به آموختن غنا ابراز علاقه می‌کردند و بدین سبب پیشه کردن آن در عدالت و مروت مورد طعن نمیشد. و قاضی ابوالفرج اصفهانی کتاب خویش را در باره آغانی (سرودها) تألیف کرد و در آن اخبار و اشعار و انساب و ایام (جنگها) دولتهای عرب را گرد آورد و مبنای آن کتاب را بر غنا در باره صد صوت (آواز) قرار داد که مغنیان آنها را برای رشید برگزیده بودند و او در این موضوع بخوبی از عهده بر آمده و کتابی بسیار جامع و کامل فراهم آورده است و سوگند یاد می‌کنم که کتاب او دیوان عرب و مجموعه بهترین و نیکوترین آثار پراکنده‌ای بود که گذشتگان در هر يك از فنون بیادگار گذاشته بودند از قبیل: شعر و تاریخ و غنا و دیگر کیفیات و آداب. و تا آنجا که ما اطلاع داریم در این باره کتابی نظیر آن وجود ندارد و مباحث آن کتاب بمنزله غایت بلندی است که هر ادیبی برای نیل بدان همت می‌گمارد

و در برابر کمال آن متوقف می‌شود. و چگونه می‌تواند بدان غایت نائل آید؟ و ما هم اکنون بطور اجمال بتحقیق مسائلی از علوم زبان می‌پردازیم که در باره آنها گفتگو کردیم؛ و خدا راهنمای انسان براه صواب است.

فصل ۲۸

در اینکه لغت ملکه‌ای مانند ملکات صنایع است

باید دانست که کلیه لغات ملکاتی هستند مانند ملکات صنعت، زیرا آنها استعداد هائی در زبان برای تعبیر از معانی می‌باشند و مهارت یا عجز در تعبیر وابسته بکمال یا نقصان آن استعداد یا ملکه است و این ملکه از راه مطالعه و فرا گرفتن مفردات پدید نمی‌آید؛ بلکه باید ترکیبات را آموخت و از اینرو هر گاه برای متکلم در ترکیب کردن الفاظ مفرد برای تعبیر از معنی‌هایی که اراده می‌کند ملکه کامل حاصل آید و هم در تعبیر از معانی ترکیباتی در نظر آورد که سخن با مقتضای حال مطابقت کند، آنوقت به غایت افاده مقصود خود بشنونده میرسد. و معنی بلاغت نیز همین است. و ملکه‌ها و استعدادها جز بتکرار افعال بدست نمی‌آیند، زیرا هر فعلی نخست که روی می‌دهد از آن صفتی بذات انسان باز میگردد و پس از تکرار آن صفت به حالی تبدیل می‌شود و معنی حال در اینجا عبارت از صفت غیر راسخ است و آنگاه که تکرار افزایش می‌یابد آن حال به ملکه یعنی صفت راسخ تبدیل می‌شود. بنا بر این متکلم عرب هنگامی که ملکه لغت عربی در وی موجود بود سخنان و شیوه‌های تعبیر هم نژادان خود را در ضمن مکالماتی که با یکدیگر می‌کردند می‌شنود

۱ - در اینجا دکتر طه حسین بی آنکه خود بمتن عربی مقدمه مراجعه کند از روی ترجمه دسلان که بنام ضمیمه مؤنث «بها» را در جمله «وانی له بها» به کتاب برگردانده است در صورتیکه ضمیمه مزبور به «غایه» بر میگردد، ابن خلدون را مورد انتقاد قرار داده و نوشته است او بی آنکه اغانی را ببیند از آن گفتگو کرده است، ولی ساطع الحصری مؤلف «دراسات عن مقدمه ابن خلدون» بتفصیل انتقاد دکتر طه حسین را رد کرده است. رجوع به (دراسات عن مقدمه ابن خلدون ص ۵۸۸) شود.

و به‌چگونگی تعبیر از مقاصدشان گوش فرامی‌داد همچنانکه كودك استعمال مفردات را می‌شنود و آنها را فرا می‌گیرد و سپس تر کیبات را می‌شنود و آنها را هم می‌آموزد و آنگاه این تعبیرات همچنان و دم‌بدم از هر متکلمی تجدید می‌شود و استعمال آنها را بتکرار می‌شنود تا سرانجام الفاظ و ترکیباتی را که آموخته است بمنزلهٔ ملکه و صفت راسخی می‌گردد و او هم مانند دیگران مقاصد خود را تعبیر می‌کند. بدینسان زبانها و لغات از نسلی بنسل دیگر انتقال می‌یابند و مردم بیگانه و کودکان آنها را می‌آموزند. و از اینجا معنی گفتار عامه معلوم می‌شود که می‌گویند: زبان برای عرب طبعاً حاصل می‌شود یعنی بوسیلهٔ نخستین ملکه‌ای بدست می‌آید که آن از خودشان گرفته شده است نه از اقوام دیگر.

سپس دیری نگذشت که این ملکهٔ قبیله مضر بعلت اینکه با بیگانگان آمیزش کردند فاسد شد و سبب فساد آن چنین بود که نوزاد این نسل ایشان در تعبیر از مقاصد کیفیات دیگری را بجز کیفیاتی که مخصوص عرب بود می‌شنید و بعلت آمیزش با گروه بسیاری از بیگانگان با همان کیفیات از مقاصد خود تعبیر میکرد و درعین حال کیفیات تعبیر عرب را نیز می‌شنید و در نتیجه امر بر او مشتبه می‌شد و قسمتی از این و قسمتی از آن را فرامی‌گرفت و بدین سبب ملکهٔ تازه‌ای پدید آمد که نسبت بملکهٔ نخستین ناقص بود. این است معنی فساد زبان عربی. و از اینرو زبان قریش فصیح‌ترین و صریح‌ترین لغات عرب بشمار میرفت، زیرا آنان از ممالک غیر عرب از همهٔ جهات و جوانب دور بودند و پس از قریش لغات قبایلی بهتر بود که در پیرامون قریش می‌زیستند مانند: ثقیف و هذیل و خزاعه و بنی کنانه و غطفان و بنی‌اسد و بنی‌تمیم، ولی قبایلی که از ایشان دور بودند مانند ربیع و لخم و جذام و غسان و ایاد و قضاعه و عرب یمن که از همسایگان ایران و روم و حبشه بشمار میرفتند، ملکهٔ زبان‌شان کامل نبود، زیرا با بیگانگان آمیزش می‌کردند، و اهل صناعت علوم عربی بنسبت دوری قبایل از قریش بصحت و فساد لغات آنان استدلال

میکنند. و خدا داناتر است.^۱

فصل ۳۹

در اینکه لغت عرب در این روزگار زبان مستقلی مغایر لغت مضر و حمیر است

از اینرو که می‌بینیم این زبان در بیان مقاصد و ایفای دلالت بروفق سنت‌های زبان مضر است و هیچیک از اصول آنرا بجز دلالت حرکات بر تعیین کردن فاعل از مفعول از دست نداده است. و بدین سبب بجای آن تقدیم و تأخیر و قرائنی متداول کرده‌اند که بر خصوصیات مقاصد دلالت میکنند، ولی با این تفاوت که بیان و بلاغت در زبان مضر^۲ بیشتر وریشه دارتر است، زیرا الفاظ به اعیان نشان بر معانی به اعیان نشان دلالت میکنند و آن وقت مقتضای حال که ایشان آنرا «بساط حال» مینامند همچنان بچیزی نیازمند میباشد که بر آن دلالت کند و هر معنائی را ناگزیر باید احوالی فرا گیرد که بدان اختصاص دارد، از اینرو باید این احوال در ادای مقصود مورد نظر باشند، زیرا جزو صفات آن میباشد. و احوال مزبور در همهٔ زبانها غالباً بوسیله الفاظی نشان داده می‌شوند که مخصوصاً برای این منظور وضع می‌گردند لیکن در زبان عربی از راه کیفیات و خصوصیات که در ترکیبات الفاظ روی میدهند نشان داده میشوند از قبیل تقدیم و تأخیر یا حذف یا حرکت اعراب. و گاهی آنها را بوسیلهٔ حروفی نشان میدهند که مستقل نیستند و بهمین سبب چنانکه یاد کردیم، طبقات سخن در زبان عربی بر حسب تفاوت دلالت بر این کیفیات، گوناگون و مختلف است و از اینرو سخنان عربی موجز تر و در تادیهٔ مقصود، الفاظ و عبارات آن از همهٔ زبانها کمتر است. و این معنی گفتار پیامبر (ص) است که فرمود: «در

۱ - در چاپهای مصر و بیروت چنین است، و خدا سبحانه و تعالی داناتر است و توفیق به اوست.

۲ - در متن همهٔ چاپها «مضری» ولی در نسخهٔ خطی «ینی جامع» «عربی» است و پیداست که صورت متن صحیح است.

سخن گفتن جوامع کلم بمن ارزانی شده و گفتار من بحد کافی مختصر و موجز - است. و در این خصوص باید موضوعی را که در باره عیسی بن عمر حکایت شده است در نظر گرفت و آن این است که یکی از نحویان به وی گفت: من نوعی تکرار در گفتار عرب می بینم که میگویند: زید ایستاده است «زید قائم» البته زید ایستاده است «ان زید قائم». بیشک زید هر آینه ایستاده است «ان زید القائم» در صورتیکه معنی هر سه جمله یکی است، ولی عیسی بن عمر گفت معانی آنها مختلف است، زیرا جمله نخستین برای افاده کسی است که ذهن او خالی از ایستادن زید است. و دوم برای کسی است که از ایستادن زید آگاه شده، ولی آنرا انکار کرده است، و سومی برای کسی است که در انکار خود اصرار میورزد. پس اختلاف دلالت بر حسب اختلاف احوال است. و این نوع بلاغت و بیان پیوسته تا این روزگار عادت و شیوه عرب بوده است و نباید در این باره به اشتباه کاریهای نحویان اعتنا کرد که تنها اهل صناعت اعراب اند و ادراکاتشان از تحقیق عاجز است چه آنها گمان میکنند از اینرو بلاغت در این عصر از میان رفته و زبان عربی فاسد شده است که به اعراب اواخر کلمات همان فنی که آنان بخوانند و مطالعه آن سر گرمند، فساد راه یافته است. و این گفتاریست که تشیع در طبایع آنان فرو کرده و عجز و ناتوانی آنرا بر اندیشه و دل آنان القا کرده است. و گر نه ما هم اکنون می بینیم که بسیاری از الفاظ عرب همچنان بر وضع نخستین باقی هستند و تعبیر از مقاصد و تفاوت در تعبیر بنسبت اختلاف وضوح و صراحت تا هم اکنون نیز در سخن ایشان موجود است و در مکالمات آنان شیوهها و فنون گوناگون زبان خواه نظم و خواه نثر وجود دارد. خطیب بلیغ و شیوا در انجمنها و مجالس ایشان سخنوری میکند و شاعر توانا اشعار شگفت آور میسراید و ذوق درست و طبع سلیم گواه بر این ادعا

۱ - در چاپ «پ» و نسخه خطی «ینی جامع» چنین است، ولی در جاهای مصر و بیروت بجای «انکار» تردید آمده است.

است. و عرب امروز هیچیک از کیفیات زبان مدون را بجز حرکات اعراب اواخر کلمهها از دست نداده است و اعراب همان کیفیتی است که تنها در زبان مضرروشی یگانه و طریقه‌ای معروف بشمار میرود و آنهم برخی از احکام زبان است و علت آنکه زبان مضر مورد توجه واقع شده این است که زبان آن قبیله پس از استیلا یافتن عرب بر کشورهای عراق و شام و مصر و مغرب در نتیجه آمیزش با ملت‌های غیر عرب فاسد شد و ملکه آن بصورتی در آمد که بجز شکل نخستین بود؛ چنانکه گوئی بزبان دیگری تبدیل شد در صورتیکه قرآن بدان زبان نازل گردیده و حدیث نبوی بدان نقل شده بود و قرآن و حدیث دو رکن و اساس دین اسلام بشمار میرفتند و چون بیم آن میرفت که این دو اساس فراموش شوند و فهم آنها بسبب فقدان زبانی که بدان نازل شده اند بر مردم دشوار گردد، ناگزیر شدند بتدوین احکام و وضع قواعد و اصول و استنباط قوانین آن زبان همت گمارند و پس از این اقدام دانشی بوجود آمد که دارای فصول و ابواب و مقدمات و مسائل گردید و آنرا بنام علم نحو و صناعت عربی خواندند و در نتیجه فن محفوظ و دانش مدونی فراهم آمد و بمنزله نردبانی شد که برای فهم کتاب خدا و سنت رسول (ص) وی از آن ارتقا میجویند و شاید اگر ما در این روزگار بزبان عربی کنونی توجه میکردیم و درصدد استقرار احکام آن برمی آمدیم بجای نشان دادن حرکات اعراب، [که بدان فساد راه یافته بود] در دلالتشان امور دیگری را بر میگزیدیم که در آن موجود است و بمنزله قوانینی میباشد که به آن زبان اختصاص یافته اند و شاید آنوقت وضع اواخر کلمات بصورتی درمی آمد که باشیوه نخستین زبان مضر مغایرت پیدا میکرد، زیرا زبان و ملکات آن بهر ایگان و تصادفی بدست نمی آید. و در گذشته زبان مضر با زبان حمیری نیز به همین مثابه بود لیکن بسیاری از موضوعات زبان حمیری و صرف کلمات آن در زبان مضر تغییر یافت و گواه آن منقولات موجود

۱ - از چاپ «ب» و نسخه خطی «ینی جامع».

در نزد ماست . و این برخلاف نظر کسانی است که بعلت کوتاه فکری می پندارند زبان حمیر و مضر هر دو یکی هستند و میخواهند زبان حمیری را برطبق قواعد و قوانین زبان مضر بکار برند.

چنانکه برخی از آنان اشتقاق کلمه حمیری قیل^۱ را از (قول) پنداشته. و در باره بسیاری از کلمات دیگر حمیری نیز بچنین پندارهائی گرائیده اند در صورتیکه نظرایشان درست نیست و زبان حمیر زبان دیگری بجز زبان مضر است و در بسیاری از معانی و صرف کلمات و حرکات اعراب با آن مغایر است. چنانکه زبان عرب امروزی با لغت مضر تفاوت بسیار دارد. منتها چنانکه گفتیم عنایتی که بلغت مضر مبذول گردیده بخاطر شریعت است و انگیزه آنان باینهمه استقرا و استنباط قواعد، حفظ شریعت بوده است، ولی در عصر ما چنین انگیزه‌ای وجود ندارد که ما را به آن شیوه تحقیق و پیجوئی برانگیزد. و از خصوصیات آنی که در لغت این نژاد عربی (مضر) در این عصر نمودار است و با آنکه در سر زمینهای مختلف سکونت دارند آن را از دست نداده اند، چگونگی تلفظ «قاف» است چه آنان این حرف را از مخرج قافی تلفظ نمیکنند که در میان مردم شهر نشین متداول است و چنانکه در کتب علوم عربی نوشته اند مخرج آن از انتهای زبان و مافوق آن از کام (حنک) بالاست^۲، بلکه آنها آن حرف را به لهجه‌ای بین کاف و قاف تلفظ میکنند و کلیه افراد و نژاد مزبور این لهجه را همچنان حفظ کرده و در هر جا باشند خواه در مشرق و خواه در مغرب آنرا از دست نمیدهند چنانکه لهجه مزبور برای قوم مضر علامت خاصی در میان تمام ملتها و نژادها بشمار میرود و تنها به آنان اختصاص دارد و هیچ

۱ - «بفتح ق» پادشاه و بقولی پادشاه حمیر و برخی گویند. بمعنی رئیس است کسه از پادشاه فروتر است (واصل آن قیل «مانند میت» است) و بدان از اینرو نامیده شده که هر چه می خواهد می گوید ج، اقوال و اقیال. (از اقرب الموارد). ۲ - همچنین آنها این حرف را از مخرج کاف نیز تلفظ نمیکنند با آنکه مخرج آن پائین تر از جایگاه قاف و قسمت‌های پائین کام بالاست، این عبارت در چاپ «ب» و نسخه خطی «ینی جامع» نیست، ولی در چاپهای مصر و بیروت وجود دارد.

قوم دیگری با آنان در این لهجه شرکت نمیجوید. بعدیکه هر گاه کسانی بخواهند خود را عرب نشان دهند و بدان قوم منسوب دارند و در میان آنان داخل شوند، در تلفظ باین حرف از آن قوم تقلید می کنند. و بعقیده مضریان بازشناختن عربی صریح از دخیل در اینکه از نژاد عرب خالص اند یا شهری وابسته بتلفظ این قاف است و همین لهجه نشان می دهد که زبان ایشان عیناً لغت مضر است، زیرا بیشتر نسلی که اکنون باقی مانده اند و بیشتر رؤسای ایشان خواه در مشرق و خواه در مغرب از فرزندان منصور ابن عکرمه بن حفصه بن قیس بن غیلان میباشند چه از شاخه سلیم بن منصور و چه از شاخه بنی عامر بن صعصعه بن معاویه بن بکر بن هوازن بن منصور. و ایشان در این عصر از همه ملتها در سر زمینهای آباد بیشتر اند و اکثریت با آنان است و از اعقاب مضر میباشند و سایر نژادهائی که با ایشان هستند [مانند بنی کهلان] در تلفظ باین قاف از آنان تقلید میکنند. و این لهجه را نسل حاضر اختراع نکرده، بلکه در طی قرون متوالی بارث به آنان رسیده است و از آن پیدا است که همین لغت زبان مضریان پیشین و شاید بعینه زبان پیامبر (ص) باشد و این معنی را فقیهان خاندان نبوت ادعا کرده و گمان برده اند هر که در ام القرآن (سوره فاتحه) «الصراط المستقیم» را بجز قاف لهجه این نسل تلفظ کند، کلمه را غلط خوانده و نمازش باطل است. و نمیدانم این گمان از کجا پدید آمده است. چه لغت شهر نشینان را ایجاد نکرده اند، بلکه شهر نشینان لهجه مزبور را از روزگار پیشینان خود نقل کرده و آنها اغلب از خاندان مضر بوده اند که هنگام فتح ممالک به شهرها وارد شده اند و مردم آن نسل نیز آنرا وضع نکرده اند بخصوص که ایشان از آمیزش باشهر نشینان غیر عرب دورتر بوده اند پس بهتر آن است بدلیل آنکه لهجه مزبور در نزد آنان یافت میشود بگوئیم از یاد گارهای پیشینان آنان است گذشته از اینکه کلیه این نژاد خواه در مغرب و خواه در مشرق در تلفظ به آن یکسان اند

۱- از نسخه خطی «بنی جامع» و چاپ «پ».

ولهجه مزبور خصوصیتی دارد که بدان عربی فصیح از لهجه زشت و شهری نیز شناخته میشود^۱.

[و ظاهراً این قافی که نسل عرب بادیه نشین بدان تکلم میکند از مخرج قافی است که پیشینیان آنان آنرا تلفظ میکردند و البته مخرج قاف وسیع است چنانکه اول آن از بالای کام (حک) و آخر آن از مخرجی است در پائین مخرج کاف. و بنا بر این کسانی که از بالای کام بدان نطق میکنند مردم شهر نشین اند و آنانکه آنرا از پائین مخرج کاف تلفظ می کنند نسل بادیه نشین میباشند و بسدین طریق گفتار فقیهان خاندان نبوت وارد نیست که می گویند ترك مخرج قاف در ام القرآن (سوره فاتحه)^۲ نماز را باطل میکند، زیرا کلیه فقیهان شهر نشین برخلاف این نظر هستند و بعید است که آن را مهمل گذاشته باشند، بلکه وجه آن همان است که ما یاد کردیم. راست است که ما هم می گوئیم ارجح و اولی همان مخرجی است که نسل بادیه نشین «معاصر» بدان نطق می کنند، زیرا چنانکه یاد کردیم تواتر آن در میان ایشان گواه بر این است که مخرج مزبور زبان نخستین نسل از پیشینیان آن طایفه است و بنا بر این زبان پیامبر (ص) میباشد. و این همچنین بر ادغام ایشان آن را در کاف ترجیح دارد، بسبب قرب دو مخرج. و اگر بدانسان می بود که شهر- نشین آنرا از بیخ کام تلفظ می کند آنوقت مخرج آن بکاف نزدیک نمی بود و ادغام نمیشد.

گذشته از اینها جعل عربیت این قافی را که مخرج آن بکاف نزدیک است ذکر کرده اند و میگویند این همان حرفی است که نسل عرب بادیه نشین امروز بدان تلفظ میکند و مخرج آن بعنوان حرفی مستقل میان مخرج قاف و کاف تعیین شده است، ولی چنین نظری دور از منطق است. و ظاهراً چنین بنظر میرسد که

۱ - در چاهای مصر و بیروت فصل در اینجا بدینسان پایان مییابد؛ پس این نکته را نیک دریاب. و خدا راهنمای آشکار است، ولی در چاپ «پ» و نسخه خطی «ینی جامع» مطالب داخل گروه نیز دیده میشود. ۲ - یعنی صراط المستقیم.

لهجه مزبور چنانکه یاد کردیم بعلت اتساع مخرج قاف از آخر مخرج آن پدید می آید.

وهم آن گروه به زشتی و قبح آن را تصریح می کنند و گویا در نزد ایشان بصحت پیوسته است که حرف مزبور لغت نسل نخستین است در صورتیکه ما یاد آور شدیم که این تلفظ ایشان پیوسته به نسل نخستین است، زیرا ایشان زبان را از پیشینیان خود پشت در پشت بارث برده اند و لهجه مزبور از شعارهای خاص ایشان می باشد و اینها همه دلیل بر این است که از یاد گارهای نخستین نسل و زبان پیامبر (ص) است چنانکه همه اینها را یاد کردیم.

و ممکن است کسی گمان کند این لهجه قاف متداول در میان شهر نشینان منشعب از حرف قاف عرب نیست، بلکه لهجه مزبور بسبب آمیزش عرب با عجم (غیر عرب) پدید آمده است و عربها هم بشیوه عجمان آنرا تلفظ میکنند و بنا بر این حرف مزبور از حروف زبان عرب نیست.

ولی آنچه بقیاس نزدیکتر است همان است که ما یاد کردیم و گفتیم دو لهجه مزبور يك حرف بیش نیستند منتها حرف قاف دارای مخرج وسیعی است. پس باید این نکته را نیک در یافت و خدا راهنما و آشکار کننده است. [

فصل ۴۰

در اینکه زبان شهر نشینان و مردمان شهرهای بزرگ

لغت مستقلى مخالف لغت مضر است

باید دانست که معمولا مکالمه شهر نشینان نه بزبان مضر قدیم و نه بزبان نژاد کنونی آن قوم است، بلکه ایشان بزبان دیگر مستقلى که هم از لغت مضر وهم

۱ - در چاپ پاریس ج ۳ ص ۳۰۵ کلمه استقباح بملط «استقباح» ۱ چاپ شده ولی در نسخه خطی «ینی جامع» (استقباح) است.

از زبان این نژاد عربی کنونی دور می‌باشد سخن می‌گویند و در عین حال از زبان مضر دور تر است و اینکه گفتیم لغت مستقلی است دلیل آن آشکار است و گواه آن مغایرتی است که در نزد نحویان غلط بشمار می‌آید. و اصطلاحات این زبان با همه اینها در شهرهای مختلف با هم متفاوت است، زیرا زبان مردم مشرق تا حدی مابین زبان مردم مغرب است و باز زبان اندلسیان با هر دو زبان مزبور اختلاف دارد. و هر یک از مردم کشورهای مزبور در ادای مقصود و تعبیر از اندیشه‌های درونی خود اصطلاحات و لغات خویش را بکار می‌برند و معنی لغت و زبان نیز همین است و فقدان اعراب در زبان ایشان زیانی ندارد، چنانکه در لغت عرب این عصر آنرا بیان کردیم. و اینکه گفتیم زبان شهریان نسبت بزبان نژاد امروزی از زبان نخستین مضر دور تر است بدین سبب است که دوری از یک زبان در نتیجه آمیزش با بیگانگان است و بنا بر این هر قومی بیشتر با بیگانگان در آمیزد لهجه‌اش از زبان اصلی دورتر خواهد شد، زیرا چنانکه گفتیم ملکه و استعداد زبان تنها بسبب تعلیم بدست می‌آید، ولی ملکه اینگونه کسان عبارت از ملکه‌ای است مرکب از ملکه نخستین که از آن عرب است و ملکه دومین که ویژه بیگانگان می‌باشد. از اینرو بهمان میزانی که از بیگانگان میشوند و بر آن پرورش می‌یابند از ملکه نخستین دور می‌شوند. و باید این موضوع را در شهرهای افریقه و مغرب و اندلس و مشرق در نظر گرفت. اما در افریقه و مغرب عرب با بربرهای بیگانه در آمیخته است زیرا بربرها در آن سرزمین عمران و اجتماع فراوانی دارند و تقریباً هیچ شهر و دسته‌ای از بربرها خالی نیست این است که کلمات و لهجه عجمی (خارجی) بزبان ایشان که در اصل عربی بود غلبه یافت و بمنزله لغت آمیخته دیگری گردید که الفاظ بیگانه بعلت آنچه یاد کردیم در آن غلبه داشت و بنا بر این زبان مزبور از لغت نخستین دورتر است. همچنین در مشرق پس از آنکه عرب بر ملت‌های آن سرزمین چون ایرانیان و ترکان غلبه یافت با ایشان در آمیخت و لغات ایشان در

میان عرب‌ها بوسیله کارگران و کشاورزان و اسیرانی که آنان را بصورت خدمتکاران در آورده بودند و هم دایگان و پرورش دهندگان کودکان متداول شد و در نتیجه زبان ایشان بعلت فساد ملکه آن فاسد گردید چنانکه بزبان دیگری مبدل شد همچنین در اندلس با بیگانگانی چون جلالقه و فرنگان در آمیختند. و کلیه مردم شهرهای این اقلیمها دارای لغت دیگری مخصوص بخودشان شدند که از یکسو زبانشان بالغت مضر مخالف بود و از سوی دیگر چنانکه یاد خواهیم کرد زبان هر اقلیم با زبان اقلیم دیگر آنچنان تفاوت داشت که گوئی بسبب استحکام ملکه آن در نسلهای ایشان، زبان دیگری است. و خدا آنچه بخواهد می آفریند.^۱

فصل ۴۱

در آموختن زبان مضر

باید دانست که ملکه زبان مضر در این روزگار از میان رفته و فاسد شده است و زبان کلیه مردم نسل امروزی ایشان با لغت مضر که قرآن بدان نازل گردیده مغایر است. و آنچنانکه یاد کردیم بسبب در آمیختگی با زبانهای بیگانگان لغت دیگری شده است، ولی از آنجا که (چنانکه گذشت) لغات ملکاتی بیش نیستند آموختن آنها مانند همه ملکات امکان پذیر است. و کسانی که جویای فرا گرفتن این ملکه هستند راه آموختن آن این است که بحفظ کردن سخنان قدیم ایشان که بر وفق شیوهها و اسلوبهای زبان آنان است آغاز کنند. از قبیل قرآن و حدیث و گفتار سلف و مکالمات بزرگان و فحول عرب که آنها را بصورت

۱ - والله یخلق ما یشاء . س : ۵ (مائده) آ : ۲۰ و در چاپهای مصر و بیروت این جمله نیز اضافه شده است : و تقدیر میکند .

نثر مسجع و شعر بیان کرده‌اند و سخنان مولدان^۱ در همه فنون زبان عرب تابعیت محفوظات بسیار از نظم و نثر سخنان ایشان در شمار کسانی در آیند که در میان عرب پرورش یافته و روش تعبیر از مقاصد را از آنان فرا گرفته‌اند. آنگاه عملاً بتعبیر از منویات خود بر حسب عبارات و ترکیبات و چگونگی نظم و ساختمان جمله - های عربی آغاز میکنند و محفوظات را که از شیوه‌ها و ترتیب الفاظ ایشان فرا - گرفته‌اند بکار می‌برند. آنوقت بسبب این محفوظات و بکار بردن آنها ملکه آن زبان برای آنان حاصل میشود و هر چه بیشتر محفوظات فرا گیرند و بکار برند آن ملکه را سختر و نیرومندتر میشود و با همه اینها آموزنده آن به طبعی سلیم و فهمی نیکو نیازمند است تا بتواند تمایلات و آرزوها و ترکیب‌های سخن ایشان را دریابد و آنها را با مقتضیات احوال تطبیق کند و ذوق بدین امر گواهی میدهد و آن از این ملکه و طبع سلیم در ملکه بوجود می‌آید، چنانکه در آینده درباره آن «ذوق» گفتگو خواهیم کرد .

و نیکوئی و زیبایی سخن مصنوع خواه نظم یا نثر وابسته به محفوظات بسیار و بکار بردن آنهاست و کسی که این ملکات را بدست آورد لغت مضر را آموخته است و چنین کسی بسبب بلاغت در آن ناقدی بصیر میشود و بدین سان سزااست که لغت مضر را بیاموزند، و خداهر که را بخواهد رهبری میفرماید^۲.

۱ - شاعران عرب را سه دسته تقسیم میکردند : الف - شاعران جاهلیت (پیش از اسلام) .
ب- شاعران مختصرم (آنانکه هم عصر جاهلیت وهم عصر اسلام را درک کرده‌اند) . ج- شاعران مولد یعنی شاعران پس از صدر اسلام و صاحب اقرب‌الموارد آرد؛ کلمه مولد «بضم م» و فتح (و) (ل) مشدد» بمعانی تازه و عربی ناخالص نیز آمده است ابوالبقا در کلیات گوید: هر لفظ اصیل عربی را که به افزودن همزه یا حذف آن یا حرکت دادن یا سکون آن تغییر دهند مولد نامند ، و نیز آرد : مولد کسی است که در میان عرب متولد شود و با فرزندان ایشان پرورش یابد و به آداب ایشان خو گیرد . و صاحب اساس گفته است : مولد سخنی است که در اصل عربی نباشد یعنی بعدها آنرا ایجاد کنند و در گذشته از سخنان ایشان نبوده است . ۲ - والله یهدی من یشاء . س : ۲ (بقره) آ : ۱۳۶ و اشاره به آیه ۹۵ سوره ۱۶ (النحل) . در چاپهای مصر و بیروت چنین است . و خدا هر که را بخواهد بفضل و بخشش خود رهبری میفرماید .

فصل ۴۲

در اینکه ملکه این زبان بجز صنعت عربی (نحو) است
و در آموختن آن ملکه نیازی بنحو نیست

و سبب آن این است که صنعت عربی (نحو) تنها و بویژه عبارت از شناختن قوانین و قواعد این ملکه است و بنابراین صنعت مزبور آشنائی به کیفیت است نه خود آن کیفیت. و از اینرو خود ملکه نمیباشد، بلکه آموزنده این صنعت بمثابة کسی است که یکی از صنایع را بطور علمی و نظری میداند، ولی عملا در آن مهارت ندارد مانند کسی که به خیاطی بصیر باشد، ولی عملا آنرا ملکه نکرده و در آن مهارت نداشته باشد و در تعبیر از بعضی قسمتهای آن بگوید: خیاطی این است که نخ را در سوراخ سوزن داخل کنند و سپس آنرا در دلبه جامه که آنها را بهم تا کرده اند فرو برند و آنرا از سوی دیگر به مقداری بیرون آورند و آنگاه دو باره آنرا به جایگاهی که آغاز کرده اند باز گردانند و آنرا در جلو منفذ نخستین آن بیرون آورند در محل دور افتادگی دو سوراخ نخستین و سپس بهمین شیوه تا آخر کار ادامه دهند و شکل کناره دوزی و لب دوزی و گلدوزی و سایر انواع و کارهای خیاطی را بیان کنند، ولی هنگامی که از وی بخواهند این اعمال را با دست خود انجام دهد نتواند هیچ يك از آنها را بخوبی عمل کند.

همچنین کسی که خود را در نجاری عالم میداند اگر از او طرز بریدن تخته‌ای را پرسند، میگوید: باید اژه را بالای چوب گذاشت و کناره آنرا گرفت و دیگری روبروی شخص باید کناره دیگر آن را بگیرد و آنگاه دو نفری دندانهای تیز اژه را روی چوب میکشند و پیاپی این عمل را انجام میدهند و در نتیجه رفت و آمد اژه روی چوب اندك اندك بریده میشود تا سرا انجام پایان می‌یابد؛ ولی اگر از همین شخص عملا این کار یا اندکی از اینگونه اعمال را بخواهند قادر با انجام آنها نیست.

علم بقوانین اعراب با خود آن ملکه نیز به همین صورت است، زیرا علم بقوانین اعراب تنها عبارت از آگاهی به کیفیت عمل است [نه نفس عمل] و بهمین سبب بسیاری از کهبدان (نقادان) علم نحو و اشخاص ماهر در صناعت عربی را که از لحاظ علمی بر همه آن قوانین احاطه دارند، می بینیم. اگر از آنها سؤال شود دو خط به برادر یا بدوستان خود بنویسند یا از ستمی شکایت کنند، یا یکی از مقصودهای خود را بنویسند قادر بنوشتن آن نیستند و اغلاط بیشماری میکنند و برای این منظور سخن را نیکو تألیف نمی کنند. وهم برعکس بسیاری از کسانی را که در این ملکه مهارت دارند می یابیم که در دو فن نظم و نثر تسلط کامل دارند در حالیکه اعراب فاعل را از مفعول بخوبی تشخیص نمیدهند و مرفوع را از مجرور بازنمی شناسند و به هیچیک از قوانین صناعت عربی آگاهی ندارند. از اینجا در می یابیم که این ملکه بجز صناعت عربی است و از آن بکلی بی نیاز میباشد. گاهی ممکن است برخی از کسانی را که در صناعت عربی مهارت دارند بیابیم که بکیفیت این ملکه نیز بصیر باشند، ولی چنین کسانی را بندرت و اتفاق می بینیم و بیشتر اینگونه کسان آنهائی هستند که الکتاب سیویه را فرا میگیرند چه او تنها بقوانین اعراب اکتفا نکرده است، بلکه کتاب وی مملو از امثال عرب و شواهد اشعار و عبارات ایشان نیز میباشد. و از اینرو در آن، قسمت شایسته ای برای تعلیم این ملکه وجود دارد و بهمین سبب می بینیم آنانکه این کتاب را می آموزند و وقت خود را صرف فراگرفتن آن میکنند بهره وافر از سخنان عرب بدست می آورند و آن سخنان در ضمن محفوظات آنان در جای خود و در موارد نیازمندیهای که دارند بکار میرود و بدان وسیله به کیفیت ملکه متوجه می شوند و بطور کامل آنرا فرا میگیرند و آنوقت بهتر و رساتر منظور خود را بدیگران می رسانند. و برخی از کسانی که الکتاب سیویه را میخوانند از فهمیدن اینگونه مطالب آن غفلت میورزند و از اینرو علم زبان را از لحاظ صناعت آن می آموزند و ملکه آنرا بدست نمی آورند اما کسانی که کتب متأخران را

که عاری از اینگونه شواهد و گفتارهاست میخوانند و تنها قوانین نحوی را بدون اشعار و سخنان عرب می آموزند کمتر ممکن است بسبب این روش بملکه زبان توجه کنند و آنرا دریابند و از اینرو چنین کسانی را چنان می یابیم که گمان میکنند به پایه ای از زبان عرب نائل آمده اند در حالیکه دورترین مردم از آن میباشند. و اهل صناعت عربی و معلمان آن در اندلس به تحصیل این ملکه و تعلیم آن نزدیکتر از دیگران میباشند، زیرا آنها در ضمن آموختن قواعد بشواهد و امثال عرب نیز اهمیت میدهند و در بسیاری از تراکیب سخن عرب در مجالس درس و تعلیم بحث میپردازند از اینرو مبتدی در ضمن آموختن قواعد بسیاری از مسائل که برای فرا گرفتن ملکه ضروریست سابقه پیدا میکند و خود را با آن ملکه مأنوس میسازد و برای بدست آوردن و پذیرفتن آن مستعد میشود، ولی بجز اهالی اندلس دیگر اقوام از قبیل مردم افریقه و مغرب و جز آنان صناعت عربی را از لحاظ بحث و تحقیق بمنزله علوم تلقی می کنند و از آموختن و اندیشیدن در ترکیبات سخن عرب چشم می پوشند و فقط در ترکیبات از نظر اعراب شاهی یا ترجیح دادن شیوه و روشی از جهت اقتضای ذهنی نه از لحاظ توجیهاات لسانی و تراکیب آن بحث میکنند از اینرو صناعت عربی در نظر آنان گوئی یکی از قوانین عقلی منطق و جدل است و از مقاصد لسان و ملکه آن دور گردیده است. [و فایده ای که از این شیوه به عالمان آن در این شهرها و نواحی آنها عاید شده این است که بکلی از ملکه آن دور شده اند و گوئی در سخن عرب بحث و تحقیق نمیکنند] و تنها علت آن این است که از بحث در شواهد و ترکیبات زبان و باز- شناختن شیوه های گوناگون آن عدول کرده و از تمرین دادن متعلم در این امور غفلت ورزیده اند در صورتیکه این امر از بهترین وسایلی است که برای کسب ملکه زبان سودمند میباشد و این قوانین بجز وسایلی برای تعلیم زبان بیش نیستند، ولی

آنها قوانین مزبور را بر خلاف منظوری که برای آن وضع شده اند اجرا میکنند و آنها را بمنزله علم خالصی قرار داده و از ثمره و نتیجه آن دور شده اند و از آنچه در این باب بیان کردیم معلوم شد که حصول ملکه زبان عربی تنها از راه محفوظات بسیار از سخنان حاصل میشود تا در خیال متعلم نوردی (منوالی) که بر آن ترکیب سخن عرب بافته شده است نقش بندد و او هم بر همان نورد بسخوری پردازد و بمنزله کسی قرار گیرد که در میان عرب پرورش یافته است و ذهن او با تغییرات ایشان از مقاصد در آمیزد و مأنوس شود تا آنکه ملکه پایدار در تعبیر از مقاصد بر اسلوب سخن عرب برای او حاصل شود. و خدا تقدیر کننده امور است^۱.

فصل ۴۳

**در تفسیر کلمه «ذوق» که در میان عالمان بیان مصطلح است
و تحقیق معنی آن و بیان اینکه این ذوق غالباً برای عجمی
زبانانی که عربی می آموزند حاصل نمیشود**

باید دانست که لفظ «ذوق» را کسانی متداول کرده اند که بفنون علم بیان توجه دارند. و معنی آن عبارت از: حصول ملکه بلاغت در زبان است. و در فصول پیش تفسیر بلاغت را یاد کردیم و گفتیم که بلاغت عبارت از مطابقت سخن با معنی از کلیه وجوه آن است بسبب خواصی که برای ترکیبات در افاده و رساندن معنی پدید می آید. بنا بر این سخنور و بلیغ در زبان عرب برای این منظور هیئت و شکل مفیدی میجوید که بر حسب شیوه های زبان عرب و روشهای مکالمات ایشان باشد و تا حد توانائی نظم سخن را بر این شیوه ها مراعات میکند^۲.

۱ - آخر فصل در چاپهای مصر و بیروت چنین است: و خدا تقدیر کننده کلیه امور است و او به غیب دانایتر است ۲ - منظور از نظم کلام در اینجا منظم بودن اجزای جمله بر حسب قوانین نحو و صرف است. رجوع به ص ۱۲۳ و ص ۱۲۸ علم الادب تألیف لویس شیخو و صفحات ۸۶ و ۸۸ مقالات آن بنقل از صناعة الترسل تألیف شهاب الدین حلبی شود.

پس هر گاه ممارست وی از طریق فرا گرفتن و مطالعه سخنان عرب ادامه یابد. ملکه سخنوری بر این اسلوب و روش برای او حاصل می‌گردد و کار ترکیبات سخن بر وی آسان می‌شود چنانکه تقریباً در این باره لغزش نمی‌کند و از مقاصد و شیوه‌های بلاغت مخصوص عرب دور نمی‌شود و اگر ترکیبی بشنود که بر این مقصد و روش جاری نباشد بکمترین اندیشه و بلکه بی‌هیچ اندیشه‌ای بر گوش وی گران و ناهنجار می‌آید و آنرا رد می‌کند مگر بدانچه از حصول این ملکه استفاده کرده است چه هر گاه ملکات در جایگاه خود مستقر شوند و رسوخ یا بند آنچنان نمودار میشوند که گویی در جایگاه خود بمنزله طبیعت و سرشتی می‌باشند.

و بهمین سبب بسیاری از بیخبران که به چگونگی ملکات آشنا نیستند گمان می‌کنند که صحت اعراب (حرکات آخر کلمه) و بلاغت در زبان عرب امری طبیعی است و می‌گویند عرب طبیعتاً بدین شیوه سخن می‌گفته است در صورتیکه این پندار درست نیست، بلکه سخن گفتن ملکه‌ای زبانی است در نظم سخن که در آن نیرو گرفته و رسوخ یافته است و از اینرو در نخستین نظر چنان نمودار می‌شود که گوئی سرشت و طبیعتی است.

و این ملکه همچنانکه در فصول گذشته یاد کردیم تنها از راه ممارست در سخنان عرب و بتکرار شنیدن آنها و دریافتن خواص ترکیبات آن زبان بدست می‌آید و بوسیله شناختن قوانین علمی که صاحبان صنعت بیان^۱ آنها را استنباط کرده‌اند، حاصل نمی‌شود^۲ چه تنها سودی که این قوانین می‌بخشند این است که انسانرا به دانش نظری آن زبان آگاه می‌کنند، لیکن بوسیله آنها ملکه (زبان) بفعل (بطور عملی) در جایگاه خود حاصل نمی‌گردد. و ما در این باره در گذشته گفتگو کردیم و چون این نکات بثبوت رسید. باید گفت ملکه بلاغت در زبان، مردمان

۱ - زبان (ن. ل). ۲ - نظر ابن خلدون در اینجا با شیوه‌های جدید تعلیم زبان مطابقت دارد.

بلیغ را به وجوه گوناگون نظم سخن و حسن ترکیبی رهبری می کند که با ترکیب های عرب از لحاظ اصول لغوی و نظم سخن سازگار و موافق باشد. و اگر صاحب چنین ملکه ای بخواهد از این راه معین و ترکیب های مخصوص منحرف شود توانائی نخواهد داشت و بر این انحراف زبان وی سازگار نخواهد بود چه زبان او بدان عادت نگرفته و ملکه راسخی که در آن هست او را بچنین انحرافی دچار نمی کند. و هر گاه سخنی بر وی عرضه شود که از اسلوب عرب و شیوه بلاغت ایشان در نظم سخن منحرف باشد، از آن اعراض خواهد کرد و بگوش وی گران و ناهنجار خواهد آمد و خواهد دانست این گفتار از نوع سخنان عرب نیست که وی در آنها ممارست کرده است اما نمی تواند دلیل آنرا هم بیان کند بدانسان که نحویان و دانشمندان علم بیان استدلال می کنند و علت عباراتی را که مخالف قیاس است می آورند، زیرا قوانین نحو و بیان جنبه استدلالی دارند و از اصول و قواعدی مستفاد می شوند که در نتیجه استقرا بدست می آیند، ولی این گران آمدن بر گوش امری وجدانی (نفسانی) است که در نتیجه ممارست سخنان عرب حاصل می گردد بدانسان که آموزنده سرانجام مانند يك فرد عرب می شود. برای مثال فرض می کنیم: کودکی از ایشان در میان طایفه ای از آنان پرورش یابد، پیداست که این کودک زبان ایشان را می آموزد و کیفیت اعراب و بلاغت آن قوم را به استواری فرا می گیرد بدانسان که بنهایت آن میرسد در صورتیکه چنین آموزشی بهیچ رو در شمار دانش موافق اصول و قواعد نیست، بلکه سخن گفتن وی بزبان فصیح عرب در نتیجه حصول این ملکه در زبان و بیان است و همچنین کیفیت مزبور برای کسیکه از آن طایفه دور باشد نیز حاصل می گردد. اما بشرط آنکه سخنان و اشعار و خطب آن قوم را حفظ کند و این شیوه را به اندازه ای ادامه دهد تا ملکه آن زبان برای او حاصل شود و در

۱ - دسلان در اینجا ترکیب «لمن بعد (بضم عین) ذلك الجیل» را «لمن بعد (بسکون عین) ذلك الجیل» ترجمه کرده است بدینسان: برای کسی که پس از آن طایفه باشد.

شمار افرادی قرار گیرد که در آن طایفه پرورش یافته و در میان تیره‌های آن قبیله بزرگ شده‌اند و از قوانین و قواعد دورانند.

و کلمه ذوق را که در میان اهل صناعت بیان مصطلح است، بمجاز بر ملکه مزبور اطلاق می‌کنند بشرط آنکه آن ملکه کاملاً رسوخ یابد و در زبان جایگیر شود و ذوق در لغت برای دریافتن مزه‌ها وضع شده است، ولی چون جایگاه این ملکه از لحاظ سخن گفتن در زبان است همچنانکه زبان جایگاه ادراک مزه‌ها نیز میباشد ازاینرو این نام را، بمجاز بر ملکه مزبور نیز اطلاق کرده‌اند و گذشته از این ملکه مزبور در زبان امری وجدانی است چنانکه مزه‌ها در آن حسی می‌باشد و بدین جهات آن ملکه را ذوق ناهیده‌اند و چون این موضوع آشکار شد چنین نتیجه میگیریم که برای گروهی از مردم غیر عرب چون ایرانیان و رومیان و ترکان در مشرق و بربرها در مغرب که در زبان عرب دخیل و نزیل می‌باشند و بعلت آمیزش با تازیان از روی ناچاری بتازی سخن می‌گویند، این ذوق حاصل نمی‌شود چه آنان از ملکه‌ای که درباره آن گفتگو کردیم بهره‌ناچیز و اندکی دارند، زیرا غایت جهدشان پس از سپری شدن مدتی از عمر و سبقت جستن ملکه زبان دیگر یعنی زبان مادری آنها به‌زبان نشان این است که از روی ناچاری در صدد فرا گرفتن مفردات و مرکباتی برآیند که هنگام محاوره در میان مردم شهر^۱ متداول است. و چنانکه در گذشته یاد کردیم این ملکه از میان مردم شهر نشین رخت بر بسته است و از آن دور شده‌اند، بلکه آنها برای سخن گفتن ملکه دیگری دارند که موافق ملکه مطلوب زبان نیست.

۱- خلاصه نظر مؤلف از لحاظ شیوه تعلیم زبان این است که زبان را نمی‌توان از روی قواعد صرف و نحو و معانی و بیان فراگرفت، بلکه وی دوشیوه عملی را یادآور میشود، الف - زندگی و آمیزش بایکقوم. ب- فراگرفتن متون و اشعار و خطب و دیگر آثار محاوره یک ملت. وبعقیده او قواعد خشک صرف و نحو و بلاغت هرگز ممکن نیست وسیله فراگرفتن زبان بیگانه باشد و این نظر او با عقاید مربیان جدید نیز موافق است.

و هر آنکس احکام ملکه مزبور را از روی قوانین و اصولی بشناسد که آنها را در کتب نوشته‌اند آن ملکه را بهیچ‌رو بدست نمی‌آورد، بلکه چنانکه یاد کردیم تنها احکام آن را بدست خواهد آورد، اما ملکه مزبور از راه ممارست در سخنان عرب و عادت گرفتن بدانها و تکرار کردن آنها حاصل می‌شود. و اگر برای تو پیش آمد کند که بشنوی (کسانی مانند) سیویه و فارسی و زمخشری و امثال ایشان که از استادان بزرگ سخن بشمار میرفته‌اند ایرانی بوده‌اند، باید دانست این گروهی که در باره ایشان فضایی در سخن عرب می‌شنویم تنها از نژاد غیر عرب بوده‌اند لیکن نشو و نما و تربیت ایشان در میان خداوندان این ملکه زبان عرب و کسانی بوده است که ملکه مزبور را از عرب آموخته‌اند و بهمین سبب آنچنان بر این ملکه احاطه یافته‌اند که به آخرین غایت و نهایت آن نائل آمده‌اند. و چنانکه گذشت ایشان در آغاز پرورش بمنزله خردسالانی از عرب بشمار میرفته‌اند که در میان قبایل آنان تربیت یافته و حتی بکنه لغت عرب رسیده و جزو اهل آن زبان محسوب شده‌اند و آنها هر چند در نسب غیر عرب بوده‌اند لیکن در لغت و سخن نمیتوان آنها را غیر فصیح و عجمی دانست، چه گروه مزبور ملت اسلام را در آغاز آن دریافته و زبان عرب راهنگامی فرا گرفته‌اند که دوران جوانی آن بشمار میرفته و هنوز آثار ملکه آن زبان در میان قبایل عرب و حتی مردم شهر نشین متداول و از میان نرفته بوده است. سپس آن گروه بممارست در زبان عرب و فرا گرفتن آن همت گماشته تا بر نهایت آن احاطه یافته‌اند.

و امروز هر گاه یکی از مردم غیر عرب در شهرها با عربی زبانان در آمیزد، نخستین چیزی که درمی‌یابد این است که آثار ملکه واقعی زبان عرب را ناپدید مشاهده میکند و ملکه دیگری رامی‌بیند که ویژه این مردم شهر نشین است و مخالف ملکه زبان عربی می‌باشد.

گذشته از این بر فرض چنین کسی به ممارست سخنان و اشعار عرب روی

بیاورد و از راه تحصیل و حفظ کردن آنها را فرا گیرد، کمتر ممکن است، از این شیوه استفاده ببرد و به منظور خویش نائل آید و ملکه‌ای را که در گذشته یاد کردیم بدست آورد، زیرا هر گاه ملکه دیگری بر ذهن کسی سبقت جوید و در آن جایگیر شود ملکه تازه جز ناقص و مخدوش در ذهن حاصل نمی‌گردد و هر گاه فرض کنیم کسی از نژاد غیر عرب بکلی از آمیزش با عجمی زبانان مصون بماند و بخواهد ملکه زبان عرب را از راه درس خواندن و حفظ کردن بیاموزد، البته ممکن است چنین کسی به منظور خویش نائل آید، لیکن بندرت این امر روی می‌دهد و با دلائلی که در فصول پیش یاد کردیم علت آن بر خواننده آشکار است^۱. و چه بسا که بیشتر کسانی که به قوانین و قواعد دانش بیان مشغولند مدعی می‌شوند که این ذوق (ملکه زبان عرب) برای آنان حاصل آمده است، ولی چنین ادعایی غلط یا مغالطه است، بلکه بر فرض چنین کسانی ملکه‌ای بدست آورده باشند تنها ملکه همان قوانین و قواعد علم بیان خواهد بود و به هیچ رو ملکه تعبیر و سخن-گفتن را از این راه بدست نمی‌آورند.

و خدا آنرا که خواهد براه راست رهبری می‌فرماید^۲.

فصل ۴۴

در اینکه مردم شهر نشین بر اطلاق از بدست آوردن این ملکه لسانی
(زبان مضر و فصیح عرب) که از راه تعلیم اکتساب میشود عاجز اند
و گروهی از آنان که از زبان عرب دورتر باشند حصول
ملکه مزبور برای آنان دشوارتر است

و سبب آن این است که در ذهن متعلم پیش از آموختن زبان فصیح عرب

۱ - ابن خلدون معتقد است که زبان را یا باید در میان يك قوم از راه معاشرت و تکلم فرا گرفت. یا بوسیله مراجعه به متون مختلف نظم و نثر آن را آموخت، ولی حفظ کردن قواعد خشک زبان و فراگرفتن اصول علم معانی و بیان انسان را به آموختن زبان نایل نمی‌سازد. و رجوع به حاشیه ص ۱۱۹۴ شود.

۲ - والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم. س ۲ (بقره) آ: ۱۳۶

ملکه لسانی دیگری که منافى با ملکه مطلوب است، حاصل میشود چه او نخست زبان شهری را فرا می گیرد و این زبان چنان بالغات بیگانه و غیر فصیح در آمیخته است که از ملکه نخستین به ملکه دیگری تنزل یافته است و آن عبارت از زبان شهرنشینان این روزگار است و بهمین سبب مى بینیم که معلمان مقدم بر هر چیز نخست زبان را بکودکان می آموزند و نحویان معتقدند نخست باید نحو را به آنان آموخت، لیکن این نظر درست نیست، بلکه باید ابتدا ملکه مزبور را از راه در آمیختن با اهل زبان و سخنان عرب بدست آورد. راست است که صناعت نحو از در آمیختن با اهل زبان میسر تر است و هر چه لغات مردم شهری در عدم فصاحت ریشه دارتر و از زبان مضر دورتر باشد موجب آن خواهد شد که گویندگان آن زبان از آموختن لغت مضرى فرو مانند و ملکه آنرا بدست نیاورند، چه در چنین شرایطی میان زبان مضرى و زبان جدید اختلاف فاحشى پدید مى آید. برای نمونه میتوان این امر را در مردم سرزمین های گوناگون در نظر گرفت چنانکه اهالی افریقه و مغرب چون در عدم فصاحت ریشه دارتر و از زبان نخستین (مضرى) دورتر بودند عجز کاملی در آموختن ملکه آن داشتند. و ابن الرقیق نقل کرده است که یکی از نویسندگان قیروان بدینسان نامه ای بدوست خود نوشته است: «ای برادر من! و ای که غیاب او را از دست ندهم! ابوسعید مرا از سخنی آگاه کرد که تو یاد آور شده ای که تو می باشی با کسانی^۱ می آئی و امروز مانعی برای ما پیش آمده است و آماده خروج نشده ایم! و اما اهل منزل سگها بسبب امر زشت^۲ بیگمان دروغ گفته اند این امر باطل است از این يك حرف یکی نیست. و نامه من بسوی تو فرستاده شد و من مشتاق تو هستم^۳».

۱ - ن. ل: بازیت می آیی ۲ - ن. ل: امرکاه روی زراعت و در نسخه ای امر انجیر یعنی صورتهای: شین و تین و تین علاوه بر نسخه بدلهای چاپ پاریس (الفتن الس) آمده است. ۳ - صرفه نظر از سستی عبارات و رکاکت معانی و تکرار کلمات نامه مزبور پر از اغلاط صرف و نحوی است مانند اینکه بجای حرف واحد که اسم «لیس» است حرف واحداً نوشته است: و در چاپهای مصر و بیروت پس از «مشتاق تو هستم» جمله ان شاء الله نیز اضافه شده است.

ملکه ایشان در زبان مضری بدینسان بوده است و سبب آن همان دلایلی است که ما یاد کردیم. اشعار آنان نیز دور از ملکه مزبور بوده و از لحاظ طبقه بندی در طبقه پستی قرار داشته است. و تا این روزگار نیز بر همان وضع است. و از شاعران نامور در افریقیه جز این رشیق و ابن شرف دیگری سراغ نداریم و بیشتر شاعران آن سرزمین از خارج بدانجا روی آورده اند و تا این روزگار نیز طبقه شاعران مزبور در بلاغت گرایش به نقص دارد، ولی مردم اندلس ملکه مزبور را بهتر از اهالی افریقیه بدست می آورند چه آنان در آن بسیار ممارست میکنند و در کسب محفوظات لغوی خواه نظم یا نثر کوشش بسزائی دارند چنانکه از میان مردم اندلس اینگونه بزرگان برخاسته اند:

ابن حیان مورخ و پیشوای اهل صناعت این ملکه که رایت این صناعت (بلاغت زبان) را در آن کشور برافراشت. و ابن عبد ربّه (صاحب عقدالقرید). و قسطلی^۱. و امثال ایشان از شاعران دوران ملوک طوایف.

و علت ظهور اینگونه دانشمندان این است که زبان «عرب» و ادب همچون دریای بی کرانی در اندلس توسعه یافته و صدها سال در میان آنان متداول بوده است تا روزگاری که بعلت غلبه مسیحیت دوران پراکندگی و آوارگی از وطن فرا میرسد و مردم از آموختن اینگونه علوم روگردان میشوند و عمران و تمدن نقصان می پذیرد و به همین سبب وضع کلیه صنایع دچار انحطاط و نقصان میشود و ملکه زبان نیز در میان آنان آن چنان تنزل می یابد که به مرحله ابتدال و پستی میرسد و از آخرین ادیبان فصیح ایشان که در آنروزگار شهرت داشته اند میتوان

۱ - قسطلی (بفتح ق و ط) ابوعمراحمدبن محمدبن دراج قسطلی (متولد قسطله یکی از شهرهای ساحلی یرتقال که امروز آنرا Castro Marin مینامند) در اندلس از شاعران و محققان نامی بشمار میرود. قسطلی در سال ۵۳۴۷ (۹۵۸ م) متولد شده و در ۴۲۱ هـ (۱۰۳۰ م) در گذشته است. (از حاشیه دسلان).

صالح ابن شریف^۱ و مالک ابن مرحل^۲ را نام برد و آنان از شاگردان طبقه شاعران اشبیلیه^۳ بودند که سبک ایشان در سبته^۴ بنیان نهاده شده بود و هم از کاتبان دولت بنی احمر به شمار میرفتند که در آغاز تأسیس دولت بخدمت دبیری گماشته شده بودند. و اندلس پاره‌های جگر (بهترین ادیبان) خویش از اهل این کشور را بسبب مهاجرت آنان به افریقه از دست داد. آنها از اشبیلیه به سبته و از خاور اندلس به افریقه پناهنده شدند و دبیری نگذشت که این ادیبان و دانشمندان منقرض گردیدند و سند تعلیم آنان در علوم لسانی قطع شد، زیرا پذیرفتن تعلیم ملکه مزبور برای مردم افریقه دشوار بود و از این رو که بدلهجه بودند و ناشیوایی زبان بربری در آنان رسوخ یافته بود و این وضع چنانکه در فصول گذشته یاد کردیم با فرا گرفتن ملکه زبان عربی فصیح منافات داشت. اما پس از چندی باریگر ملکه زبان عربی در اندلس بر همان شیوه دبیرین تجدید شد و در آن کشور شاعرانی چون ابن شبرین^۵ و ابن جابر^۶ و ابن الجیاب^۷ و طبقه‌ای که از سبک آنان پیروی میکردند پدید آمدند و آنگاه ابراهیم ساحلی طویجن^۸ و طبقه او ظهور کرد و پس از آن طبقه ابن خطیب در

- ۱ - ابوالبقا صالح ابن شریف ادیب و شاعر معروف در رنده متولد شده است (رجوع بحاشیه دسلان ج ۳ ص ۳۵۶ و نفع الطیب شود).
- ۲ - مالک بن عبدالرحمن ابن مرحل مؤلف چندین کتاب در لغت و شعر و غیره. وی در مقاله «مالکا» بسال ۶۰۴هـ (۱۲۰۸ - ۱۲۰۷م) متولد شده و در غرناطه بسال ۶۹۹هـ (۱۳۰۰ - ۱۲۹۹م) درگذشته است. ویرا بدان سبب که خانواده وی در مهاجرت بزرگ مردم اندلس به سبته سفر کرده و در آنجا مستقر شدند سبته نیز مینامند و در سالهای ۶۷۵ و ۶۸۶هـ در دربار سلطان ابویوسف بن عبدالحق پادشاه مرینی راه یافته بوده است. (حاشیه دسلان ج ۳ صفحه ۳۵۷).
- ۳ - منسوب به Seville - ۴ - Ceuta - ۵ - این کلمه در چاپهای مختلف بصور: سیرین، صرین، سیرن و بشرین آمده است، ولی صحیح شبرین است. و چنانکه دسلان مینویسد، ابوبکر محمد بن شبرین متولد سبته و نزیل غرناطه یکی از استادانی بود که «ابن جزی» فراهم آورنده سفرنامه ابن بطوطه نزد وی تحصیل کرده است - حاشیه دسلان ج ۳ ص ۳۵۷ بنقل از نفع الطیب ج ۱ ص ۱۰۴ - ۶ - چند تن از ادبای اندلس مکنی به ابن جابر بوده‌اند و معلوم نیست منظور ابن خلدون کدام یک از آنان است.
- ۷ - ابوالحسن علی بن جیاب ادیب معروف بسال ۶۶۳هـ (۱۲۶۵ - ۱۲۶۴م) در غرناطه متولد شد و در سال ۷۴۹هـ (۱۴۴۹ - ۱۳۴۸م) درگذشت.
- ۸ - ابراهیم بن محمد ساحلی طویجن مکنی به ابواسحق منتسب یکی از خانواده‌های معتبر غرناطه «Grenades» بود وی بعلت دینداری و پرهیزگاری و معلومات وسیع و استعداد و قابلیت در شعر بیایه بلندی ناگل آمد در سال ۷۲۴ هجرت و از آنجا بسودان سفر کرد و مورد احترام و پذیرائی سلطان ←

روزگار ما شهرت یافت و از سبک آنان پیروی میکرد و در نتیجه سعایت دشمنانی که داشت شهید شد و اودر ملکه زبان عرب قدرت وصف ناپذیری داشت و شاگردانش شیوه وی را پیروی کردند .

و خلاصه اهمیت این ملکه در اندلس بیشتر و آموختن آن آسانتر و میسرتر است از اینرو که مردم آن کشور چنانکه یاد کردیم هم اکنون نیز در دانش‌های زبان و ادب ممارست می کنند و در محافظت دانش‌های مزبور و سند تعلیم آنها می کوشند. و بدان سبب که عجمی زبانان بدلهجه و کسانی که ملکه زبان عربی (مضری) آنان فاسد شده است تنها گروهی هستند که از خارج بدین کشور می آیند و عدم فصاحت آنان ریشه‌ای در زبان مردم اندلس ندارد و بربرها در این ساحل اهل آنجا هستند و زبان‌شان زبان آن ناحیه است مگر تنها در شهرها که این قوم بزبان محلی بربری تکلم می کنند و از اینرو برخلاف مردم اندلس که بسهولت ملکه زبان عرب را فرا میگیرند آموختن این ملکه برای آنان دشوار است.

وضع مردم مشرق^۲ در روزگار امویان و عباسیان نیز از این نظر مانند اهالی اندلس بود و ملکه زبان عرب را در نهایت مهارت و بطور کامل فرا می گرفتند چه آنان در آن روزگار جز در موارد قلیلی از آمیزش با عجمی زبانان دور بودند و بدین سبب ملکه زبان عرب در آن دوران در میان آنان استوار تر بود و گروه بیشتری از شاعران و نویسندگان بزرگ در سرزمین آنان ظهور کرده بودند از

→ آن کشور قرار گرفت و در آن سرزمین اقامت گزید و در سال ۷۴۷ هجری (۱۳۴۶ میلادی) در شهر تنبکتو Tenbokto درگذشت. در چاپهای مصر و بیروت طویجن بغلط طریخی است. (از دسلان).
 -در عصر ابن‌خلدون اهالی الجزیره و قسمت وسیعی از مراکش بزبان بربر سخن میگفتند و در شهرهای بزرگ و قسمت شمالی صحرای آفریقا زبان عربی رواج نداشت، ولی هم اکنون عربی در ایالت «oran» و در کلیه ایالات الجزیره و کشور مراکش جانشین زبان بربر شده است. و زبان بربر فقط در مرکز و قسمت جنوبی صحرای آفریقا متداول است که اقوام «Toucregs» در نواحی کوهستانی بدان تکلم می‌کنند از قبیل دو قسمت «Kalylie» سلسله جبال اطلس «Atlas» و «Aouras» و نواحی کوهستانی تونس و ایالت Sous و بعضی نواحی مجزا. (از حاشیه دسلان ص ۳۵۸).
 ۲- در نسخه خطی «ینی جامع» بجای «مشرق» «اندلس» است و بیشک غلط میباشد.

اینرو که اقوام بسیاری از تازیان و فرزندانشان در مشرق میزیستند.

برای اثبات این امر باید کتاب اغانی را مورد مطالعه قرار داد که مشتمل بر آثار نظم و نثر ایشان است، آنوقت در خواهیم یافت که کتاب مزبور بمنزلهٔ مجموعهٔ آثار و دیوان عرب است چنانکه در آن لغت و تاریخ و جنگها و مذهب و قومیت و سیر پیامبر (ص) و آثار خلفا و اشعار و غنا (موسیقی) و دیگر احوال و کیفیات عرب گرد آمده است.^۱

و از اینرو هیچ کتابی برای شناختن احوال عرب از آن جامع تر نیست. و ملکهٔ زبان عربی در مشرق هنگام فرمانروائی دو دولت (امویان و عباسیان) همچنان استحکام می‌یافت و چه بسا که از روزگار جاهلیت بلیغ تر بود (چنانکه یاد خواهیم کرد) تا دوران پریشانی و نابسامانی عرب فرا رسید و آثار زبانشان محو گردید و سخنشان تباه شد و فرمانروائی و دولت‌های آن قوم سپری گردید و حکومت و کشورداری بملت‌های غیر عرب انتقال یافت و این اوضاع در دوران دولت دیلم و سلجوقی پدید آمد که عجمان با مردم شهرهای بزرگ در آمیختند [و بر عربان فزونی یافتند و در نتیجه زبان آنان در روی زمین انتشار یافت و عدم فصاحت در میان مردم شهرهای کوچک و بزرگ مستولی شد]^۱ چنان که از زبان عربی و ملکهٔ آن دور شدند و متعلمان زبان مزبور از فرا گرفتن آن عاجز آمدند. و در این روزگار زبان عرب را در فنون نظم و نثر گرفتار این سرنوشت و ابتدال می‌یابیم هر چند از لحاظ کمیت آثار فراوانی مشاهده میشود و خدا آنچه میخواهد می‌آفریند و اختیار می‌کند.^۲

۱ - در نسخهٔ خطی «ینی جامع» و چاپهای مصر و بیروت نیست. ۲ - اشاره به: ربك يخلق ما يشاء و يختار، س: ۲۸ (قصص) - آ: ۶۶ در چاپهای مصر و بیروت پس از آیهٔ مزبور چنین است: و خدا سبحانه و تعالی دانای است و توفیق به اوست پروردگاری جزا نیست.

فصل ۴۵

در تقسیم سخن به دو فن نظم و نثر

باید دانست که زبان عرب و سخن ایشان منقسم بر دو فن است: یکی شعر منظوم که عبارت از سخن موزون و دارای قافیه است بدین معنی که کلیه اوزان يك شعر دارای يك روی باشند که آنرا قافیه می نامند. و دیگری نثر و آن سخن غیر موزون است و هر يك از دو فن یاد کرده مشتمل بر فنون و شیوه های گوناگونی در سخن میباشد.

چنانکه شعر دارای اقسام: مدح و هجو^۱ و رثاست و نثر یا مسجع است و آن سخنی است که آنرا بصورت پاره های مختلف در می آورند و ملتزم می شوند در هر دو کلمه آن يك قافیه باشد که آنرا سجع^۲ مینامند.

و یا مرسل (آزاد) است و آن نوعی است که سخن در آن کاملاً آزاد است و به اجزائی تقسیم نمیشود، بلکه بی مقید کردن آن بقافیه یا قید دیگر سخن را کاملاً رهامی کنند. و این گونه نثر در خطبه ها و دعاها و هنگام تشویق و تهدید جمهور مردم بکار میرود.

و اما قرآن هر چند از نوع سخن منثور بشمار میرود، ولی از هر دو صفت یاد کرده خارج است و نه آنرا بطور مطلق مرسل و نه مسجع مینامند، بلکه آیات از هم جدا شده ای است که به مقطعهائی منتهی می شوند و ذوق پایان سخن در آن مقاطع گواهی میدهد سپس سخن به آیه دیگر بعد از آن باز میگردد و بی التزام حرفی که سجع یا قافیه باشد دوباره آورده میشود.

و این معنی گفتار خدای تعالی است: خدا فرستاد بهترین سخن را کتابی متشابه

۱ - شجاعت نسخه خطی «ینی جامع» و چاپ «پ». حرف در آخر جمله است. (از تعریفات جرجانی).
۲ - سجع عبارت از توافق دو فاصله نثر بر يك

مثنائی^۱ که پوست‌های آن‌ها از پروردگارشان می‌ترسند از آن میلرزند^۲ و فرمود: بتحقیق آیات را تفصیل دادیم^۳.

و آخر آیات را در قرآن فواصل مینامند، زیرا سجع نیستند و آنچه را در سجع ملترزم می‌شوند در آنها لازم گرفته نشده است و قافیه نیز نیستند، بلکه بسبب آنچه یاد کردیم بر کلیه آیات قرآن عموماً مثنائی اطلاق شده و بعنوان غلبه به ام‌القرآن^۴ اختصاص یافته است مانند نجم که بطور غلبه بر ثریا اطلاق میشود و بهمین سبب آنرا سبع‌المثنائی^۵ نامیده‌اند. و این گفتار ما را با گفته‌های مفسران در وجه نامیدن آنها به مثنائی مقابله کن آنوقت حقیقت گواهی خواهد داد که گفتار ما ترجیح دارد.

و باید دانست که برای هر يك از این فنون اسلوبهائی است که در نزد اهل آنها بهمان فن اختصاص دارد و برای فن دیگر شایسته نیست و در آن بکار نمی‌رود مانند غزل «نسیب» که مختص بشعر است و سپاس و دعا که به خطبه‌ها اختصاص دارد و دعائی که مخصوص مخاطبات است و مانند اینها. و متأخران شیوه‌ها و مقتضیات شعری را در نثر بکار می‌برند از قبیل: سجع بسیار و التزام قافیه. و مقدم-داشتن غزل «نسیب» در آغاز مقاصد. و بنا بر این چنین نثری اگر نیک در آن بیندیشم از باب شعر و فن آن است که بجز وزن هیچ تفاوتی میان آن و شعر نیست و نویسندگان متأخر باین شیوه همچنان ادامه میدهند و آنرا در نامه‌های سلطانی (دولتی - رسمی) بکار می‌برند و استعمال نثر را منحصر بهمین فن کرده و آنرا

۱ - مثنائی: آیات قرآن (اقرب‌الموارد). ترانه و دو بیت مثنائی قرآن است لاقتران آیه‌الرحمه بآیه‌العذاب یا آنچه از قرآن مکرر است یا سوره فاتحه یا سوره بقره یا براءة یا هر سوره‌ای که کم از سوره‌های طوال و متین و زاید از سوره‌های مفصل باشد. (رجوع به منتهی‌الارب شود).
 ۲ - الله نزل احسن‌الحديث کتاباً متشابهاً مثنائی تقشمر منه جلود الذین یخشون ربهم. س ۳۹ (الزمر).
 آ ۲۳. ۳ - قد فصلنا الايات . س ۶۰ (الانعام) آ ۹۷ و ۹۸ ۴ - ام‌القرآن، سوره فاتحه. یا آیات محکمات از آیات احکام. (منتهی‌الارب). ۵ - سبع‌المثنائی: سوره فاتحه. بدان-جهت که هفت آیه است یا هفت سوره طوال از «بقره» تا «توبه». (انتهی‌الارب).

پسندیده و اسلوبهای دیگر را بدان در آمیخته‌اند. و نثر مرسل (آزاد) را ترك کرده و از یاد برده‌اند و این شیوه بویژه در میان مردم مشرق متداول است و مخاطبه‌های سلطانی (دولتی - رسمی) را در این روزگار کاتبان غافل بر این اسلوب که بدان اشاره کردیم مینویسند در صورتیکه این اسلوب از لحاظ بلاغت درست نیست. چه در بلاغت تطبیق سخن بر مقتضای حال بر حسب احوال شنونده و گوینده در نظر گرفته می‌شود.

و این فن منشور با قافیه را متأخران با شیوه‌های شعری در آمیخته‌اند و لازم است نامه‌های سلطانی (دولتی - رسمی) از آن فن منزه شود، زیرا در شیوه‌های شعری رواست که فصاحت و چرب زبانی و آمیختن جد به هزل و اطناب در اوصاف و آوردن امثال و تشبیهات و استعارات بسیار بکار برند در صورتیکه ضرورت ایجاب نمیکند این شیوه‌ها را در نامه‌های رسمی استعمال کنند. همچنین التزام قافیه نیز از اصول فصاحت و آرایش سخن است و حال آنکه شکوه کشورداری و سلطنت و فرمانهای سلاطین بجمهور مردم در تشویق و تهدید منافی این شیوه‌هاست؛ بلکه روش پسندیده در نامه‌های سلطانی (رسمی - دولتی) اسلوب آزاد (مرسل) است یعنی سخن را باید از قیودی مانند: سجع مگر در موارد قلیل و آنجا که ملکه بی هیچ تکلفی (بطور طبیعی) بدان کشانده می‌شود آزاد کرد و آنگاه باید حق سخن را از لحاظ مطابقت آن با مقتضای حال ادا کرد چه مقامات سخن گوناگون است^۱ و هر مقامی را اسلوب خاصی است از قبیل اطناب^۲ و ایجاز^۳ یا حذف و اثبات یا تصریح یا اشاره یا کنایه^۴ و استعاره^۵، ولی تنظیم نامه‌های سلطانی «رسمی - دولتی» بسبکی

۱ - هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد. ۲ - ادای مقصود بعبارتی بیش از متعارف. (تعریفات جرجانی).
 ۳ - ادای مقصود بکمتر از عبارت متعارف (تعریفات). ۴ - تعبیر کردن از چیزی است لفظاً یا معنابلفظی غیر صریح در دلالت بر آن بمنظور اغراضی مانند ابهام بر شنونده مانند جاء فلان. یا بمنظور نوعی فصاحت چون: پردلی که کنایه از شجاعت. و در از دست‌ی که کنایه از تسلط و مانند اینهاست. (ترجمه با تصرف از تعریفات). ۵ - ادعای معنی حقیقت در چیز است برای مبالغه در شبیه با طرح ذکر مشبه چنانکه گویند: شیری را دیدم و از آن مرد شجاع اراده‌کنند ... (از تعریفات).

که مطابق شیوه‌های شعری باشد ناپسند و مذموم است و آنچه مردم این عصر را بدین شیوه وا داشته نفوذ و استیلای عجمه بر زبان ایشان است و بهمین سبب نمی‌توانند حق سخن را در مطابقت آن با مقتضای حال ادا کنند و بالنتیجه از سخن مرسل (آزاد) بسبب دوری غایت آن در بلاغت و وسعت شئون (مختلف آن) عاجزاند زیرا بیش از حد دور از بلاغت میباشند و باین سخن مسجع دل بسته میشوند و نقایص خود را در تطبیق سخن با مقصود و مقتضای حال از راه تلفیق سخنان مسجع می‌پوشانند و با مقداری از آرایش و سجع و القاب و عناوین سخن خویش را اصلاح میکنند و از دیگر امور غفلت میورزند و بیشتر کسانی که بدین روش گرائیده و در تمام اقسام سخن خود مبالغه وار آنرا بکار برده‌اند نویسندگان و شعرای مشرق در این دوران‌اند. حتی ایشان با اعراب و تصریف کلمات نیز خلل وارد می‌آورند هنگامی که بخواهند آنها را در تجنیس یا مطابقه‌ای بکار برند که با تصریف یا اعراب سازگار نباشد و اگر بینند با لطمه رسیدن به اعراب کلمه‌ها و تصریف آنها جناس درست میشود این نوع جناس را ترجیح میدهند و اعراب را رها میکنند و اساس کلمه را تباه میسازند بامید اینکه به جناس برخورد. اگر خواننده در این باره بیندیشد و گفتاری را که در این موضوع مقدم داشتیم بدقت بخواند بصحت سخنان ما آگاه میشود. و خدا توفیق دهنده آدمی است.^۱

فصل ۴۶

در اینکه بندرت ممکن است کسی در هر دو فن نظم و نثر مهارت یابد و سبب آن این است که (چنانکه بیان کردیم) سخن گفتن را ملکه‌ای است که هر گاه نخست ملکه دیگری جای آنرا بگیرد آنوقت از تکمیل ملکه‌ای که

۱ - در چهارپهای مصر و بیروت آخر فصل چنین است، و خدا توفیق دهنده آدمی‌براه راست بفضل و کرم خود میباشد و خدای دانا تمالی‌تر است.

بعداً بدان میرسد عاجز میماند، زیرا قبول و حصول ملکات در طبایع آسان تر است، هنگامی که بر فطرت نخستین باشند و هر گاه ملکه دیگری بر آن سبقت جوید آنوقت ماده پذیرنده آن را منازع خواهد بود و به کشمکش بر خواهد خاست و مانعی برای سرعت قبول آن بشمار خواهد رفت و در نتیجه تعارض روی خواهد داد و کار تکمیل ملکه دوم دشوار خواهد شد و این وضع در همه ملکه‌های صناعی (آموختنی) بر اطلاق وجود دارد و ما در جای خود بهمین گونه برهان درباره آن استدلال کردیم و باید آنرا در لغات هم در نظر گرفت چه لغت از ملکه‌های زبان است و بمنزله صنعت میباشد و باید کسانی را که از نخست دارای کمابیش عجمه بوده‌اند در نظر گرفت که چگونه همیشه آن را با عجز فرومی گذارند. و از اینرو ایرانی نژادی که قبلاً زبان فارسی را آموخته باشد بر ملکه زبان عربی استیلا نمی‌یابد و همواره آن را با عجز فرومی گذارد هر چند آنرا بیاموزد و تعلیم دهد. همچنین بر برها و رومی‌ها و فرنگی‌ها نیز مانند ایرانی‌ها هستند و کمتر ممکن است کسی از آنان ملکه زبان عربی را به استواری فرا گیرد. و تنها علت آن این است که ملکه زبان دیگری در آنان بر ملکه عربی سبقت بسته است بحدیکه اگر طالب دانشی از متکلمان این زبانها بخواهد دانش را در میان عربی زبانان و از کتب ایشان فرا گیرد، در آن فرو خواهد ماند و به هدف نهایی خود نخواهد رسید و تنها علت آن مربوط به زبان میباشد. و ما در فصول گذشته یاد کردیم که زبانها و لغات همانند صنایع اند و باز در فصول دیگری گفتیم که ملکه‌های صنایع با هم راست نمی‌آیند و اگر کسی نخست در ملکه یک صنعت مهارت یابد کمتر ممکن است در صنعت دیگری هم ماهر شود یا تا سرحد نهائی آن برسد. و خدا شما و آنچه را میسازید بیافرید.

۱ - والله خلقکم وما تعملون. س: ۳۷ «الصافات» آ: ۹۴ - دسلان آیه را از عبارات ابن خلدون تصور کرده و «ماتعملون» را «ماتعلمون» خوانده و «ما» را نفی دانسته و جمله را چنین ترجمه کرده است: خدا شما را آفرید و شما آنرا نمیدانسته‌اید.

فصل ۴۷

در صناعت شعر و شیوه آموختن آن

این فن از فنون سخن عرب و در نزد آنان موسوم بشعراست. شعر در دیگر زبانها نیز یافت میشود، ولی ما هم اکنون درباره شعری که بزبان عرب اختصاص دارد، گفتگو میکنیم. هرچند ممکن است مردمی که بزبانهای دیگر تکلم میکنند نیز شعر را وسیلهٔ تعبیر مقاصد خویش بیابند. و اگر جز این باشد بدان سبب است که هرزبانی را در شیوهٔ بلاغت احکام و قواعد خاصی است و شعر در زبان عرب دارای غایتی غریب و مقصدی عزیز است چه عبارت از سخنی است که به قطعه‌های هم-وزن تجزیه میشود و این قطعه‌ها در حرف آخر یکی هستند و هر يك از آنها را بیت مینامند و حرف آخر را که در همهٔ بیتها یکسان است روی و قافیه میخوانند. و مجموعهٔ بیتها را تا پایان سخن قصیده و کلمه میگویند و ترکیبات هر بیتی از يك قصیده بتنهائی افادهٔ معنی میکند چنانکه گوئی سخن مستقلى است و به ایات پیشین و پسین خود وابسته نیست و هر گاه بتنهائی آنرا بخوانند در موضوع خود از قبیل: مدح یا تغزل^۱ یا ثناء کامل خواهد بود از اینرو شاعر میکوشد هر بیت را آنچنان بسراید که در افادهٔ معنی مستقل باشد و آنگاه در بیت دیگر باز سخن دیگری در همین زمینه میسراید و برای بیرون شدن از فن و مقصودی بفن و مقصود دیگر استطراد^۲ میکند یعنی بدانسان در مقصود معانی نخست زمینه چینی میکند تا با مقصود دوم متناسب باشد و سخن را از تنافر دور میدارد چنانکه از تغزل به مدح و از وصف فلات و اطلال و دمن به وصف سواران یا اسب یا صورت خیالی معشوق

۱ - در چاپ پاریس، نسیب و در چاپهای دیگر تشبیب است و دو کلمه مترادف تغزل میباشد. بدین معنی که شاعر در آغاز قصیده بوصف ایام جوانی و سرگرمیهای آن روزگار و محاسن و زیباییهای معشوق بپردازد. ۲ - استطراد. راندن سخن بر شیوه‌ای است که از آن سخن دیگری لازم آید نه بالذات بلکه بمرض. (از اقرب الموارد).

استطراذ میکند و یا از وصف ممدوح بوصف طایفه و لشکریان او باز میگردد. و از شکایت و شکیبایی در رثاء، به شمردن محاسن مرده و گریستن بروی و مانند اینگونه مضامین میگراید و هم آهنگی کلیه ابیات قصیده را از لحاظ وزن مراعات میکند تا مبدا طبع وی سهل انگاری کند و از وزن خاص آن قصیده خارج شود و بوزنی که با آن نزدیک است بگراید چه بسبب نزدیکی برخی از اوزان بیکدیگر گاهی این امر بر بسیاری از مردم مشتبه میشود. و این موازین دارای شرایط و احکامی هستند که در علم عروض آنها را یاد کرده اند. و عرب در فن شعر هر وزنی را که باطبع سازگار بوده بکار نبرده است، بلکه اوزان خاصی را در فن شعر برگزیده است و آنها را صاحبان این صنعت بحور مینامند و همه را در پانزده بحر منحصر کرده اند و وجه انحصار مزبور این است که اهل فن شعر آنچه آثار نظم از عرب یافته اند خارج از بحر ۱۵ گانه نبوده است و در اوزان طبیعی دیگر شعری از عرب نیافته اند.

و باید دانست که فن شعر از میان اقسام سخن در میان تازیان منزلتی شریف داشته است و بهمین سبب شعر را دیوان علم و اخبار و گواه صواب و خطای خود قرار داده اند و آنرا بمنزله مأخذ و اصلی میدانند که در بسیاری از علوم و حکمت های خود بدان رجوع میکنند و ملکه شعر در میان ایشان مانند همه ملکات مستحکم و استوار بوده است.

و کلیه ملکات لسانی بطریق صنعت (آموختن) و ممارست در سخنانی که در آن زبان هست می آید و باید ممارست را آنقدر ادامه داد تا در آن ملکه همانندهایی حاصل آید و برای کسانی که بخواهند ملکه شعر را بطور صناعتی از متأخران بیاموزند فن مزبور از دیگر فنون سخن دشوارتر است، زیرا هر بیتی باید بخودی خود استقلال داشته باشد و بتوان آنرا از لحاظ مقصود، کلام تامی شمرد و سزا باشد جدا گانه و بتنهایی آنرا یاد کرد و از اینرو در این ملکه باید نوعی باریک بینی و تلطف وجود داشته باشد تا شاعر بتواند سخن شعری را در قالبهایی که در هر شیوه

شعر عرب معروف است فروریزد و آنرا بخودی خود نمودار سازد، و آنگاه یکایک ابیات دیگر را بر همین شیوه بسراید و فنون وافی بمقصودش را تمام می کند. و سپس بر حسب اختلاف مضامین و شیوه‌هایی که در قصیده باید مراعات شود ابیات را آنچنان بدنبال هم بیاورد که تناسب آنها کاملاً محفوظ باشد.

و بعلت دشواری مقصد و غرابت فن شعر آن را از لحاظ مهارت در اسلوبهای شعری و تشحیذ اندیشه‌ها در قالب‌ریزی سخن، بمنزلهٔ محك قریحه‌ها میدانستند و برای سرودن شعر تنها ملکهٔ سخن عربی کافی نیست، بلکه شاعر بویژه باید دارای تلطف و کوشش در رعایت اسلوبهای خاصی باشد که عرب بدانها اختصاص یافته و آنها را در شعر بکار برده است، و ما در اینجا مدلول لفظ اسلوب (سبك) را در نزد صاحبان این صنعت و آنچه را در اطلاقشان بدان اراده می کنند یاد می کنیم:

باید دانست که اسلوب همچون نوردی است که ترکیبها را بر آن میافند یا مانند قالبی است که سخن را در آن قالب‌ریزی میکنند. و نباید تصور کرد که در اسلوب دلالت سخن را بر اصل معنی که مربوط با عراب (نحو) است در نظر میگیرند. یا به دلالت سخن بر کمال معنی که از خواص ترکیبات مربوط بعلم بلاغت و بیان است توجه میکنند، یا وزن شعر را بر حسب استعمالات عرب مورد دقت قرار میدهند که مربوط به علم عروض است و بنا بر این سه دانش یاد کرده بهیچرو و مربوط باین فن شعر نیست بکه اسلوب شعر عبارت از صورتی ذهنی است مخصوص ترکیبهای منظوم و کلی باعتبار انطباق آن بر هر ترکیب خاصی و ذهن این صورت را از عین یا ذات ترکیبها منتزع میکند و آنرا مانند قالب یا نوردی بخیال میسپرد سپس ترکیباتی را که در نزد عرب از لحاظ اعراب و بیان صحیح است بر میگزیند و آنها را بهترین ترتیبی قالب‌ریزی میکند همچنانکه بتا به قالب گیری میپردازد یا

۱ - در چاپ «پ» مدلول لفظه الاسلوب و در نسخهٔ خطی «ینی جامع» مدلول الاسلوب و در چاپهای مصر و بیروت سلوك الاسلوب است.

بافنده پارچه را بر نورد می‌پیچد تا رفته رفته در نتیجه حصول ترکیب‌های وافی بمقصود قالب ذهن توسعه می‌یابد و از لحاظ ملکه زبان عربی، بر صورت صحیحی که در آن هست منطبق می‌گردد. چنانکه هر يك از فنون کلام دارای اسلوبهای خاصی است و این اسلوبها در آن بشیوه‌های گوناگون جلوه گر میشود مانند اینکه پرسش از آثار منزل خراب در شعر گاهی از راه خطاب کردن به آثار مزبور است بدینسان:

ای خانه «میه» که در بالای کوه و سپس در تکیه گاه آن واقع شده‌ای؟
و گاهی بشیوه این است که شاعر از همراهان خود در خواست میکند بایستند و از خانه ویرانه پرسند چون:

بایستید از خانه‌ای که ساکنان آن با شتاب سفر کرده‌اند پرسیم.^۱
یا اینکه شاعر از همراهان خود می‌طلبد که بسر آثار منزل ویران بگریند بدینسان:

بایستید! از بیاد آوردن یار و دیار «ویرانه» وی، گریستن آغاز کنیم.^۲
یا مخاطب نامعلومی را به پرستش و امیدارد تا پاسخ بشنود مانند:
آیا پرسش نکردی تا آثار خرابه بتو خبر دهد؟^۳
و مانند درود گفتن به نشانه‌های منزل ویران بدین شیوه که شاعر مخاطب نامعلومی را به درود گفتن امر کند چون:

بخانه‌هایی که در سوی عزل^۴ «واقع است» درود بفرست.^۵
یا نشانه‌های خانه ویرانه را به بارندگی و سیرابی «آبادانی» دعا کند چون:
ابر خروشان بارنده‌ای نشانه‌های خانه ویرانه ایشان را سیراب کند و در-

۱ - یادار میته بالعلیاء فالسند. ۲ - قفانسل الدارالتی خفاهلها. ۳ - قفانک من ذکری حبیب و منزل. ۴ - الم تسأل فتخبرک الرسوم؟ ۵ - عزل : چشمه‌ای میان بصره و یمن است. ۶ - حی الدیار بجانب العزل.

آغوش توانگری و ناز و نعمت جای گیرند.^۱
یا بارندگی را برای نشانه‌های خانه ویرانه از برق درخواست کند مانند:
ای برق! بر فراز خانه‌ای که در ابرق^۲ است پدید آی. و ابر را بر آن
خانه آنچه‌ان بران که شتر بان شتران را با سرود میراند.^۳
و مانند اینکه هنگام حادثه مصیبت بار شاعر مرثیه گوی از دیگران درخواست
گریستن میکند چون:
چنین است که باید این امر را بزرگ شمرد و این پیش آمد را اندوهبار
دانست و برای دیده‌ای که اشکبار نشود هیچ بهانه‌ای نیست.^۴
یا حادثه‌ای را بزرگ جلوه میدهد بدینسان:
آیا دیدی چه کسی را بر روی تخته‌ها «تابوت» «بگورستان» بردند؟
[آیا دیدی چگونه شمع محفل خاموش شد؟]^۵
یا شاعر بعلت فقدان عزیز می‌وجودات بیروح جهان را در مصیبت شرکت
می‌دهد مانند:
سبزه زارهای خرم! دیگر شما را نگهبان و چراننده‌ای نیست، زیرا چنگال
مرگ آن مرد جنگی و دلاور را در ربود.^۶ یا جماداتی را که در مرگ عزیز شاعر
مصیبت زده نشده‌اند مخاطب قرار میدهد و بانکار عمل آنها آغاز می‌کند، چنانکه
خارجیه گوید:
ای درخت خابور چگونه ترا پر برگ «و سرسبز» می‌بینیم؟ گویا تو بر مرگ

۱ - اسقی طولهم اجش هزیم - وغدت علیهم نضرة ونمیم ۲ - ابرق (بفتح همزه وراء) منزلی ازینی -
عمر وبن ربیعہ (لفت نامہ دهنخدا). ۳ - یا برق طالع منزلا بالابرق - واحد السحاب لها حذاء -
الابنق. در نسخه خطی «ینی جامع» و چاپ «ک» اینق و در چاپ «پ» و نسخه دیگر اینق است.
۴ - کذا فلیجل الخطب و لیفدح الامر - و لیس لعین لم یفرض ماؤها عند ۵ - از نسخه خطی
«ینی جامع» و چاپ «پ» و اصل بیت این است، ارأیت من حملوا علی الاعواد - [ارأیت کیف خبا
ضیاء النادی]. ۶ - منابت العشب لاحام ولاراع - مضي الردي بطویل الرمح والباع.